

دول تقاضای مهمی داشت به این عنوان که اگر قبول شود دولت رقیب او هم همان قسم تقاضایی خواهد کرد، با آن موافقت نمی‌کردند. ولی البته نمی‌توان گفت که با تعقیب از این اصل آنها توانسته باشند از دخالت‌های نامشروع این دو دولت رقیب مثلاً راجع به نصب یک والی بسا عزل او و دیگر چیزها جلوگیری کنند.

آقای رئیس دادگاه، این گزارش روی اطلاعات و تجربیات شخصی خودم نوشته شده، برای اینکه شما بدانید یک کلمه ناقص نیست وقتی در آذربایجان (ابوالقاسم) لاهوتی آمد کودتا کرد، دولت مشیرالدوله سر کار بود. به من پیغام داد که «شما بیاید بروید والی آذربایجان شوید.» گفتم نه، اصرار کردند. گفتم: «دلیل دارم، به دلیل اینکه امروز نظام مرتبی است؛ من نمی‌توانم کاری کنم. اگر در فارس توانستم امنیتی برقرار کنم، هر چه می‌گفتم فزون می‌کرد؛ اما آذربایجان که [مرتبی] شبانی بود، من چه می‌توانم بکنم؟» سردار سپه آمدند منزل من. گفتند: «شما بگفتید آذربایجان نمی‌روم. برای چه؟» گفتم: «برای اینکه حبیب‌الله خان آنجا است.» فرمودند: «می‌تویم که شما هر چه بگفتید امر من است.» پس تشریف بردند و نامهای به حبیب‌الله خان نوشتند که «مرتبی حبیب‌الله خان شبانی، فلانی آذربایجان می‌آید، هر چه بگوید امر من است.» تشریفاتی هم داده شد؛ به استقبال من آمدند.

این وضع حکومت بنده بود. یک روز هفت تیر هم برای من فرستادند که توی درشکه باشند. اگر بکوقت کسی به شما حمله کرد از خودتان دفاعی بکنید. من هم از استعمال اسلحه بی‌اطلاع نبودم، یعنی یک وقتی اهل شکار بودم. حالا هم اگر تفنگ بدهید، از این نظامهای شما بهتر می‌توانم به هدف بزنم. خلاصه یک روز صبح همین آقای جم که آن وقت رئیس انبار غله بود، آمد گفت: «سفیر انگلیس به شما سلام فرستادند و گفتند من شما را پیشنهاد کردم بروید آذربایجان.» غرض این است که دخالت آنها در امور کلی بود. اگر من یک چیزی بگویم، خلاف عرض نکرده‌م.

بعد از اعلام مشروطیت، مخصوصاً در زمان سلطنت احمد شاه که در امور هیچ‌گونه دخالتی نمی‌کرد، این قبیل کارها یا نظر دولتها می‌گذشت، ولی ارتباط دول متنفذ برای انجام نظریات خود فقط با دولتها نبود؛ بلکه با اشخاص متنفذ مملکت هم از قبیل علما و اعیان و رؤسای عشایر و امثال اینها ارتباط داشتند، و طرفین از یکدیگر استفاداتی می‌نمودند. من بسا مثال عرض می‌کنم بسا آنک استراضی دولت روسیه تزاری که بر طبق عهدنامهٔ سووت سال ۱۹۲۶ به دولت ایران واگذار شد، یک بانکی بود استعماری و پولهایی به مردم متنفذ فرض می‌داد و معاملاتی با آنها می‌کرد که از اصول بانکداری خارج بود. فقط از نظر اعمال نفوذ در متنفذین بود که اگر تقاضایی از آنها بشود از بیم اینکه بانک طلب خود را مطالبه کند تمکین کنند.

نمایندگان دولت انگلیس هم تا سال ۱۲۹۹ اعتباراتی برای این قبیل امور در اختیار داشتند که هر وقت لازم بود مصرف می‌نمودند. دو میلیون لیره‌ای که در سالهای قبل از کودتا مصرف نمودند و از دولت ایران مطالبه می‌کردند و مرحوم فروغی نخست‌وزیر شاه فقید آن را تصدیق کرده بود و در مجلس ششم مورد اعتراض اینجانب گردید، به مصرف همین قبیل مخارج رسیده بود مشهور است وقتی که یکی از وزرای مختار دولت انگلیس در تهران بود که اگر اشتباه نکنم نامش سارلینگ است و تا سه سال قبل از کودتا در تهران بود. می‌خواست از ایران بروی گفته بود: «هر یک از ایرانیان که با من سروکار داشتند، ایران را به من فروختند؛ ولی اکنون که مأمورینم خانم یافته و می‌خواهم بروم

چیزی در دستم نیست. این درویشی آن دسته از مردمی که برای سوءاستفاده خود با سفارتخانه‌های دول بیگانه ارتباط پیدا می‌کردند و با معامله ایران ظاهراً موافق و معناً مخالف بودند، سبب شد که دولت انگلیس کودتا کند و وضعیتی ایجاد نماید که سروکارش فقط با یک نفر بیشتر نیاشد و برای اینکه آن یک نفر مافوق همه قرار گیرد و کسی نتواند در مقابل او اظهار وجود کند، منتقدین را توقیف و پس از مدتی که در زندان بسر بردند آنها را آزاد کند. به این طریق همه در مقابل آن یک نفر سر تکریم و تعظیم فرود آورند. وقایع شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و از آن به بعد بی‌شباهت به وقایع سوم حوت سال ۱۲۲۹ نیست.

در زمان دیکتاتوروی، روزهای دوشنبه و کلامی رفتند دربار و به آنها می‌گفتند که «این قانون را باید اجرا کنید.» در این صورت سیاست خارجی اقتضای می‌کرد که در قانون اساسی بر اختیارات پادشاه بیفزاید که او هر وقت مقتضی می‌داند مجلسین را منحل کند و حق و تو برای عدم اجرای قانون به او داده شود. البته از این حقوق ندرتاً استفاده می‌شد. شاه که همیشه مجلس را منحل نمی‌کرد و این تهدیدی برای نمایندگان مجلس بود که پادشاه هر چه می‌گوید گوش دهند. اگر رأی نمی‌دادند می‌گفت پادشاه منحل می‌کند. پس وقتی می‌گفتند منحل می‌کنند، و کیلی که صد هزار تومان خرج کرده بود نخت می‌خواست، آیا ممکن است مجلسین بتوانند قانونی بر خلاف مصلحت مملکت طرح کنند که پادشاه آن را وتو نماید؟

نسبت به بعضی اصول قانون اساسی که برای پادشاه عزل و نصب وزرا و فرماندهی کمل فئون و اعلان جنگ و عقد صلح را معین کرده که در همه جا جنبه تشریفاتی دارد، می‌خواهم عرض کنم اگر شاه بتواند هر وقت می‌خواهد اعلان جنگ دهد و هر وقت خواست صلح کند پس مردم چه کاره‌اند؟ پس مجلس چه کاره است؟ بنده پیشنهاد کردم که مجلس شورای ملی هم هیئتی مرکب از هشت نفر نماینده انتخاب کند که در آن باب گزارش دهند و گزارش موافق با نظر خود اعلیحضرت تنظیم شود. ولی دستهای مرموزی نگذاشت که آن گزارشی در مجلس مطرح شود و بسیار ساده و روشن است که مخالفت اینجانب با شخصی اعلیحضرت نبود.

جسارت است بنده عرض کنم روز اولی که به حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم، من سی ساله‌نشین بودم و کارم نجاری و تیشه‌بری و معالجه مرضی بود. دوره سیزدهم بود که سیهید احمدی بمن نوشت که «مختارید بیاید شهر یا نیاید.» دوره چهارده وکیل شدم. اعلیحضرت تلفظ فرمودند و مرا احضار فرمودند، من، آقا، مرهون این مرد هستم، تو خیال می‌کنی من حق کسی را فراموش می‌کنم؟ [با گریه] این مرد مرا از زندان پدرش خلاص کرد. من اگر کسی سبگاری بمن بدهم ممکن نیست قدرش را ندانم، من رفتم و اظهار تشکر کردم. گفتم: «می‌گویند بلبل شنس بیچه می‌گذارد که یکی بلبل است و پنج تا سهره؛ خدا را شکر که بلبلش نصیب ما شد.»

من یک نظر کلی برای توجیه قانون اساسی دارم و آن این است که اگر شاه این دخالتها را داشته باشد دوام ندارد؛ و اگر کسی به‌شاه بگوید: «تو حق دخالت در امور را داری»، خائن به‌شاه است. خدا می‌داند که دوام شاه در این است که مسئولیت قبول نکند و انشاءالله صدویست سال در این مملکت سلطنت بکند. البته کسی که بخواهد وکیل شود تا این مردم بخواهند انتخابش کنند، باید سابقه خدمت و صداقت داشته باشد. ولی اگر اینها را نداشته باشد یک تعظیم می‌کند؛ بلکه قربان می‌گوید. آن وقت باید پرسید اینها خائن به‌شاهند یا خادم به‌شاه؟ مخالفت اینجانب به صلاح شخص اعلیحضرت بود. زیرا دخالت شاه در امور بر خلاف اصل مصونیت شاه است که بقای شاه را تأمین می‌کند.

در حوت ۱۲۹۹ که اینچنانب والی فارس بودم، کاری نظیر همین دستخط اخیر اعلیحضرت پیش آمد. یعنی پادشاه وقت مرحوم احمد شاه، انتصاب آقای سیدضیاءالدین طباطبائی را بمریاست دولت بعمن تلگراف نمود. در جواب عرض کردم که انتشار تلگراف موجب ناامنی خواهد شد و آن را منتشر ننمودم. نظر به اینکه مملکت در آن وقت از تشکیلات فعلی محروم بود و کسی در آنجا نبود که حکم توقیف مرا صادر نماید، اول قنصل انگلیس اعتراض نمود و نامه هم نوشت و بعد از پنج یا شش روز آقای کنل فریزر، رئیس پلیس جنوب که بعد زرنال فریزر و چندی در تهران بود، با من داخل مذاکره شد و گفت: «شما چطور می‌توانید والی یک ایالتی بسازید و دستخط شاه را در خصوص رئیس دولتی که تعیین کرده منتشر نکنید؟» گفتیم: «اختلاف من و شما در همین جاست. آیا غیر از اینکه من به شاه استعفا بدهم کار دیگری هم باید بکنم؟» بدون اینکه دیگر از عدم انتشار تلگراف صحبتی کند، با کمال خورشروی گفت: «نه»، بعد از این بازجویی، از خدا خواستم اگر زنده است خداوند به او طول عمر کرامت کند.

همان روز مستقیماً به شخص شاه استعفا دادم. شاه تا سوم حمل که بیست روز مستجاوز طول کشید، در قبولی استعفای من تأخیر کرد. نمایندگان انگلیس در تهران هر چه کردند که متفقدین محللی مرا دستگیر کنند، کسی زیر بار نرفت. چنانچه آقای سرتیب آزموده مرا نسبت به آنچه در موقع فرار روز ۲۸ مرداد گفته‌ام و مورد استهزا واقع شده‌ام دیگر استهزا نکنند، عرض می‌کنم هیچ‌یک از مأمورین دولتی چه در فارس چه در اصفهان امر مرکز را چون ایرانی‌الاصل نبود در باره‌ام اجسرا نکردند. بعد عوت مرحوم سردار محترم، حاکم آن وقت اصفهان، به بختباری رستم و بعد از چند روز رئیس دولت از کار کناره گرفت و از کشور رفت.

در دورهٔ دیکتاتوری، مجلسین هر دو تحت امر شاه بود و از خود اراده‌ای نداشتند. به همین جهت تمهید سی و دو سالهٔ امتیاز نفت جنوب در یک جلسهٔ بدون بحث و شور بدون اینکه کسی اعتراض و یا اشکالی کند از تصویب مجلس گذشت.

اما اینکه در کبفر خواست زیر عدد ۲ چنین اظهار شده: «منهم ضمن تحقیقات صریحاً اقرار و اعتراف کرده که در ادامهٔ حکومت خود دو هدف داشته: یکی منحل کردن مجلس شورای ملی که می‌گوید به این هدف رسید و صریحاً می‌گوید از مزاحمت خلاص شد و این گفته را تفسیر کرده می‌گوید یعنی اینکه دیگر مجلس نمی‌توانست دولت را ساقط کند و من هم ضمن تحقیقات خود صریحاً می‌گوید پس از خلاص شدن از مزاحمت مجلس فقط نقطه‌ای که ممکن بود دولت را ساقط کند برابر بوده، قسمتی از بیانات را حذف و گفته‌هایم را تهریف کرده‌اند. عیناً مثل این است که به کسی نسبت دهند که گفت: «لا اله الا الله»، ولی «الا لله» را که گفته بود حذف کنند که معنای یکی نیست و یکی مخالف مفصود گوینده است. برای تأیید عرایض خود، بیاناتی که در بازجویی نموده‌ام اکنون از روی پرونده تکرار می‌کنم:

«در اینجا لازم می‌دانم عرض کنم که روزی از روزها که شرفیاب بودم به عرض مبارکشان رسانیدم مجلس مؤسسان که بر خلاف نظریات مردم در ایام اخیر تشکیل و به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق داد که هر وقت بخواهند یکی از مجلس یا مجلسین را منحل فرمایند و علت انحلال را

هم در فرمان انتخابات ذکر فرمایند، در صلاح اعلیحضرت نبوده است. چه اگر این طور می شد که اعلیحضرت یا مشورت یکی از مجلسین یکی دیگر را متعل کنند یا با مشورت دولت هر دو مجلس را متعل کنند. محظورات اعلیحضرت کمتر می شد. زیرا ممکن است مجلسی در صلاح مملکت بخواهد قدمهایی بردارد که سیاست خارجیها موافق نباشد. در این صورت مشورت با دیگران رفع محظور از اعلیحضرت می نمود و همچنین اجازه ای که مجلس مؤسسان داده بود که پس از افتتاح دوره شانزدهم مجلس شورای ملی و مجلس سنا با هم تشکیل یک مجلس مؤسسان بدهند و در پاره ای از اصول قانون اساسی تجدیدنظر کنند و به اعلیحضرت نیز حق بدهند که هر قانونی را که مجلسین تصویب کنند اگر اعتراضی داشته باشند به واسطه حق وتو آن قانون را اجرا نکنند. این هم باز ایجاد یک محظور دیگری برای اعلیحضرت می نمود که اینجانب پس از افتتاح مجلس شانزدهم با این تصمیم مجلس مؤسسان مخالفت کردم و مجلس مؤسسان مرکب از مجلس شورای ملی و مجلس سنا تشکیل شد و موقع تشکیل آن هم گذشت.

این بود متن بیاناتم در پرونده.

در جواب عرایضی که به حضور اعلیحضرت شده بود، بمن فرمودند: «من یسئما اطمینان می دهم هر گجا کاری بر خلاف مصالح مملکت یا افکار عمومی باشد تسلیم نشوم و از حقوق ملت ایران دفاع نمایم.» این بیانات شاهانه مرا چنان مطمئن کرده بود که هرگز باور نمی کردم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دوفتی را که در حال مبارزه است و رهبر نهضت ملی ایران است و دولت انگلیس به کرات مخالفت خود را با آن اظهار نموده و انتظار سقوط آن را دارد عزل کند. اگر آقای سرتیپ آزموده بگوید که من به بیانات ملوکانه اعتماد نداشتیم، باید فرمایند به آنچه هم که بعد از سیام تبریست قرآنی نوشته ام و به اعلیحضرت همایونی اهدا نموده ام عقیده نداشتیم. در صورتی که من هیچ وقت از کسی ترس نداشته و خلافگویی هم ننموده ام. بهترین گواه همین است که از انجام مراسم سوگند در مجلس ششم نسبت به اعلیحضرت فقید خودداری کردم. ولی در مجلس چهاردهم نسبت به اعلیحضرت کنونی آن را بجا آوردم.

برای اینکه از مطلب دور نشویم، عرض می کنم سقوط دیکتاتوری سبب شد که وضعیت مجلس به حال قبل از دوره دیکتاتوری در آید. یعنی بعضی از نمایندگان مجلس در اسوری که طرح می شد عقیده خود را بگویند و اظهار نظر کنند. در این صورت سیاست خارجی اقتضا می کرد که در قانون اساسی بر اختیارات پادشاه بیفزایند که او هر وقت لازم بداند مجلسین را متعل کند و هر وقت قانونی از مجلس گذشت و پادشاه با آن موافقت ننموده از حق وتو استفاده کند. البته از این حقوق ندرتاً استفاده می شد و نهیدیدی برای نمایندگان مجلس بود که پادشاه هر چه می گوید گوش کنند.

آیا ممکن است مجلسین هر دو بتوانند قانونی بر خلاف مصالح مملکت و افکار عمومی وضع کنند که پادشاه از نظر خیر مملکت آن را اجرا نکند؟ فرض چنین امری عملاً محال است. این کار سبب شد که اینجانب نظریات خود را نسبت به بعضی از اصول قانون اساسی که برای پادشاه حقوقی تعیین کرده - از قبیل عزل و نصب وزرا و فرمانفرمایی گل قشون سری و بحری و اعلان جنگ و عقد صلح که در همه جا جنبه تشریفاتی دارد - اظهار کنم و مجلس شورای ملی هم همین سرکب از

هشت نفر از نمایندگان انتخاب کنند که در آن باب گزارش دهند و گزارش موافق با نظر خود اعلیحضرت تنظیم شود. ولی دستهای مرموزی نگذازدند که آن گزارش در مجلس مطرح شود. بسیار ساده و روشن است که مخالفت اینجانب با شخص اعلیحضرت نبوده بلکه یک نظر کسلی برای توضیح قانون اساسی بود که چند پادشاه ممکن است با آن قانون سلطنت کنند. مخالفت اینجانب در صلاح شخص اعلیحضرت بود، زیرا دخالت شاه در امور مملکت بر خلاف اصل عدم مسئولیت شاه است که از نظر بقای شاه تعویب شده.

آقای سرتیپ آزموده در زیر عدد ۴ تصدی وزارت دفاع ملی من و انحلال لشکر گارد شاهنشاهی را به منظور برهم زدن ترتیب وراثت و تخت و تاج دانسته‌اند. در صورتی که غرض از تصدی وزارت دفاع ملی این بود که افسران ارتش در انتخابات دخالت نکنند. از انحلال لشکر گارد شاهنشاهی هم نظر این بوده است که به آن وسیله نتوانند اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را دچار همان سرنوستی که احمد شاه شد بکنند. هر دو در خیر و صلاح شخص اعلیحضرت بوده است نه بر علیه مقام سلطنت. راجع به برداشتن مجسمه‌ها هم که زیر عدد ۱۰ کیفرخواست آنرا یکی از دلایل برهم زدن ترتیب وراثت و تخت و تاج قرار داده‌اند، باید عرض کنم که بازجویی اینجانب در کیفرخواست تحریفه شده، سؤال ایشان در بازجویی عیناً نقل می‌شود:

«در روز دوشنبه ۲۶ مرداد ماه یک سلسله حوادثی در تهران روی داد که به‌طور خلاصه این بود که عناصر افراطی چپ با وقاحت هر چه نماز شعارهای تنگین بر ضد شخص پادشاه می‌دادند؛ مجسمه‌های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت شاهنشاهی را با موثرترین وجه شکسته و پاره ریخته و حتی با فراهم آوردن وسایل قبلی از قبیل کامیون و جرثقیل و آلات و ادوات دیگر مجسمه‌ها را علناً در حضور مأمورین انتظامی محل به‌گوشه و کنار می‌بردند. توضیح دهید از این جریان و به‌طور کلی جزئیات آن روز جناب عالی هیچ‌گونه اطلاع داشتید یا نداشته‌اید؟ چه دستورانی برای جلوگیری، تعقیب و مجازات مباشرین عمل صادر فرمودید؟ در صورتی که در کیفرخواست هیچ اسمی از عناصر افراطی چپ نبرده‌اند، و معلوم نیست به‌چه علت مضمون سؤال را در کیفرخواست تسطیر داده‌اند و عللی را هم که اینجانب برای جمع‌آوری مجسمه‌های اعلیحضرت فقید گفته بودم در کیفرخواست ذکر نکنند. اکنون عین جواب از روی پرونده بازجویی:

«صبح دوشنبه اول وقت به اینجانب خبر رسید که از احزاب چپ خیال دارند مجسمه شاه فقید را هر جا که هست بردارند. من تاظهر توجهی به این مسئله نداشتم. ولی بعد متوجه شدم اگر احزاب دست چپ این کار را بکنند برای ما ایجاد محظور خواهند کرد. یعنی مردم به‌ما خواهند گفت اگر شما با احزاب چپ موافق نیستید، باید این مجسمه‌های شاه فقید را که احزاب چپ برداشته‌اند بیاورید در محلهای خود بگذارید. در این صورت اگر ما مجسمه‌ها را کار می‌گذاشتیم برای ملت حیثیتی باقی نمی‌ماند. زیرا شاه فقید را انگلیسها در این مملکت به سلطنت رسانیدند و وقتی هم که نخواستند، این شاه با عظمت و اقتدار را به‌وسیله دو مذاکره در رادیو از مملکت بردند. این پادشاه قبل از اینکه سر کار بیاید دیناری نداشت و وقتی که از سلطنت رفت غیر از پولهایی که در بانک لندن ودیعه گذارده بود ۵۸ میلیون تومان پول به‌دست شاه فعلی داد. این پادشاه ایفا به‌جان و مال کسی نکرد و ۵۶۰۰ رقه

از املاک مردم را بدون آنکه کسی اعلان ثبت یکی از آنها را در جراید ببیند، بر طبق اوراق رسمی ثبت استناد به ملکیت خود در آورد. آیا اگر ملیون مملکت و مردم وطن پرست می آمدند و این مجسمه ها را که احزاب چپ برده بودند مجدداً بر پا می کردند، اینها در دنیا شرمنده و سرافکنده نمی شدند؟

«ملتی به مجسمه اشخاص احترام می کند که آن اشخاص هم برای آن ملت ارزشی قائل باشند. شاه فقید برای مردم این مملکت ارزشی قائل نبود که ملت ایران مجدداً مجسمه هایی را که خود او در زمان سلطنت به کار گذارده بود به کار گذارند. چنانچه روی این نظریات احزاب سلی و رهبران نهضت ملی از بر تری مجسمه های شاه فقید خودداری می کردند. آنها را متهم به همکاری با عناصر دست چپ می نمودند. این بود که من به فوریت از آقای دکتر سنجابی وقت ملاقات خواستم و به ایشان گفتم با اصناف و احزاب ملی مذاکره کنند. اگر آنها صلاح بدانند، این کار را خود آنها بکنند که محظوری برای ما بعداً ایجاد نشود. جمعیت ملی هم رفتند و این کار را کردند. موقع شروع به کار، آقای سرهنگ اشرفی یا مأمورین او مانع شده بودند و جمعیت ملی به من یا تلفن گفتند که مأمورین حکومت نظامی مانع کار ما هستند. من آقای سرهنگ اشرفی را خواستم و به او گفتم «آیا شما مانع احزاب ملی هستید؟» گفت: «کی به شما چنین رایورنی داده است. که گفتم: خود آنها این طور اظهار کرده اند.» گفتند: «می روم از آنها سؤال می کنم تا ببینم که مانع شده است.» ایشان رفتند. به طور تحقیق قبل از اینکه یک نفر از احزاب چپ در این کار دخالت داشته باشد، احزاب ملی این کار را کردند.»

بنده در اینجا که دادگاه است عرض می کنم اگر کسی به نصب مجسمه معتقد نباشد یا اگر کسی بگوید یک عده زورگو برای اینکه به مردم زور بگویند، مجسمه شاه را وسیله زورگویی قرار می دهند و بعد با تشریک مساعی مأمورین دولت مخالفین خود را به این عنوان که می خواستند مجسمه را بردارند تعقیب کنند، آیا مرادش بهم زدن تریب و رانت و تخت و تاج است؟ در این مملکت هر وقت یک چیزی حربه دست زورگویان بوده است؛ گاهی اختلاف شیخی و منتشرعی. گاهی اتهام به سهای، مراد من و همکارانم از بهم زدن تریب و رانت و تخت و تاج چه بوده است. آیا در این خاندان کسی از شاه بهتر است؟ یقین دارم نه. آیا شخصیت مهم و مورد توجهی در این مملکت هست که بتواند ایجاد سلسله ای بکند؟ من که چنین کسی را نمی شناسم. اگر ایشان کسی را می شناسد، خوب است بفرماید. پس یک عده را چرا وادار می کنید که اعلیحضرت را مجبور به استعفا نموده و مملکت را دچار جنگ داخلی کند؟

دوم - به وسیله مجلس

از عمر مشروطیت ما چون زیاد نگذشته است، عده ای هنوز هستند که دوره های اول تصفیه را دیده اند. آنها می هم که خود ندیده اند، از آنها که دیده اند شنیده اند. بنا بر این سعی می کنم که مطالب به طور فهرست و اختصار گفته شود.

دوره اول انتخابات طبقاتی و آزاد بود. نمایندگان دوره دوم با انتخابات دو درجه ای و کیل مجلس شدند و در درجه دوم اعمال نفع دهایی می شد. در درجه اول مردم عده ای را انتخاب کردند و در درجه دوم اعمال نفع شد. من [در دوره اول] وکیل اول تهران در سنای بودم، ولی در درجه دوم انتخاب

تقدم. در دوره دوم هم تقریباً چنین کارهایی به عمل آمد ولی با این حال اکثریت نمایندگان مجلس دوم مردانی با ایمان و وطن پرست بودند. در مقابل اولتیماتوم دولت روسیه تزاری، نمایندگان وطن پرستی خود را ظاهر ساختند. دولت روسیه وقتی که مورگان شوستر سر کار بود، اولتیماتوم داده بود که این شخص باید از خدمت ایران خارج شود. مجلس قبول نکرد. ولی دولت اولتیماتوم را قبول نمود و شوستر را روانه کرد.

دوره سوم که نمایندگان آن با انتخابات مستقیم وارد مجلس شدند، دست کمی از نمایندگان مجلس دوم نداشتند؛ و مهاجرت یک عده از نمایندگان به خارج نشان می داد که در آن مجلس یک موازنه سیاسی بوده است. اگر عده ای از نمایندگان هواخواه سیاست مستقیم یعنی دولت روسیه تزاری و دولت انگلیس بودند، عده دیگری هم هواخواه سیاست متحدین یعنی دول آلمان و اطریش و ایتالیا که تا آخر جزء متحدین نبود درآمدند و از ایران مهاجرت کردند.

از دوره چهارم تقنینیه که وکلای آن از نظر تصویب قرارداد وثوق الدوله انتخاب شدند و همچنین دوره پنجم و ششم، به استثنای بعضی از نمایندگان تهران بقیه یا با موافقت نمایندگان انگلیس و شرکت سابق نفت و یا لاقابل با عدم مخالفت آنها وارد مجلس می شدند.

چرا در شورای امنیت ما حاکم شدیم؟ برای این بود که بنده تمام اسناد مربوط به انتخابات را بردم آنجا و گفتم آقا مجلسی که نمایندگان آن این طور انتخاب می شوند چگونه می تواند قرارداد را امضا کند؟ چرا ما در آنجا پیشی بردیم؟ برای همین اسناد مهم بود که از دخالت خارجیها در انتخابات حکایت می کرد و از طرف خانواده هایی بمن رسیده بود و در صندوق آهنی خانه من ضبط بود که اگر یک روز دولت ایران باز خواست به شورای امنیت برود، اینها دلیل بر حقانیت ایران بود. آمدند و آن اسناد را بردند. به خدا هیچ کس این صندوق را نمی توانست باز کند مگر صندوق ساز (چلنگر)، من در آن را یاد و کلید قفل می کردم، سی هزار تومان قرضه ملی هم در آن صندوق بود. آمدند در را باز کردند و بردند.

ممکن نبود یک نفر که با سیاست انگلیس مخالف باشد انتخاب شود و به مجلس برود. بنابراین از دوره هفتم به بعد که انتخابات تهران هم آزاد نبود، یک نفر از نمایندگان مجلس نماینده حقیقی ملت نبوده است.

بنده خیلی خوشوقتم که جناب رئیس دادگاه موضوع صندوق را یادداشت بفرمایند. آقا آنها اسناد دولت بود. حالا پول من هیچ. اگر آن اسناد به دست غیر از ایرانی بیفتد حتماً از بین می رود. باید گفته شود فقط بعد از سقوط دیکتاتوری بود که بعضی از نمایندگان توانستند در مورد مطالب مطرحه در مجلس اظهار عقیده کنند. و آنچه راجع به انتخابات دوره شانزدهم تقنینیه اینچنان اظهار نموده ام که هشتاد درصد از وکلا نمایندگان حقیقی ملت بودند، اشتباه محض بوده است. بنده در مورد انتخابات گفتم قریحه بکشید. صورت فرماندارها را آوردند پیش من؛ همه جا نوکر هستند در سمنان نباشند در دامغان خواهند بود. ولی من با حسن ظن می گفتم که هشتاد درصد وکلا ملی هستند ولی حالا عرض می کنم که تصور من اشتباه نبوده است. و الا دولت می توانست در آن مجلس اکثریت قاطعی به دست آورد و مخالفت چند نفر از وکلا دولت را از کار باز ندارد.

و اما راجع به خطری که از مجلس متوجه دولت بود، بقین دانستم که طولی نمی کشید دولت را در نتیجه استیضاح ساقط می کردند. راجع به این استیضاح حکایتی دارم که برای تأیید عرابض خود بیان می کنم.

از آقای اللهیار صالح سفیر کبیر ایران در آمریکا گزارشی به اینجانب رسید و حاکی بود که مستر [والتر] لوی همان متخصص امریکایی نفت که با مستر هرین به ایران آمد، مایل است اگر دولت ایران موافقت کند با خرج خود سفری به ایران نموده و راه حلی که برای رفع اختلاف دولت ایران و انگلیس در نظر گرفته پیشنهاد کند. پیشنهاد این بود که دولت مکزیک هم صنعت نفت خود را ملی نمود و سالهای زیاد بین شرکت انگلیسی صاحب امتیاز و آن دولت اختلاف بود. بالاخره رفع اختلاف به این نحو شد که دولت مکزیک ۸۰ میلیون دلار از بابت خسارت به آن شرکت بدهد و رفع اختلاف کند. و این کار را کرد و اختلاف مرتفع شد. چون موقعی که دولت مکزیک صنعت نفت خود را ملی نمود شرکت صاحب امتیاز در آن سال ۴ میلیون تن نفت استخراج می نمود و موقعی هم که دولت ایران صنعت نفت خود را ملی نمود شرکت سابق نفت ۳۲ میلیون تن نفت استخراج می کرد. مقتضی است که دولت ایران هم ۸ برابر مبلغی که دولت مکزیک به آن شرکت داد، یعنی ۶۴۰ میلیون دلار بدهد. و چون مبلغ مزبور به اقساط پرداخته می شود، ۱۶۰ میلیون دلار هم برای سود آن اضافه کند که جمعاً ۸۰۰ میلیون دلار خواهد بود و این مبلغ را دولت ایران در ظرف بیست سال، سالی ۱۰ بیلیون لیره بپردازد و بدین طریق اختلاف طرفین خاتمه یابد.

چون این پیشنهاد یک مبنا و اساسی داشت و تاکنون مذاکرات ما چه مستقیم چه غیر مستقیم متکی به هیچ اساسی نبود، اینجانب آن را یاد و نفر مطلع مورد اعتماد خود شورت نمودم. یکی از آنها با هر دو گفتند استخراج هر قدر بیشتر باشد، خرج استخراج بهمان نسبت کمتری شود. بنابراین پرداخت هشت مقابل وجهی که دولت مکزیک برای استخراج ۴ میلیون تن نفت داده جایز نیست. با این حال برای اینکه پیشنهاد قابل مذاکره بود به آقای صالح سفیر کبیر جواب داده شد که با مسافرت مستر لوی موافقت حاصل است و در ایام مسافرت و اقامت در تهران، میهمان دولت اند. ساعت ورود ایشان را اطلاع دهید. مجدداً تلگرافی رسید که مستر لوی دو روز مهلت خواسته. پس از دو روز تلگرافی رسید که فعلاً متصرف شده و مسافرت را به بعد محول کرده است. این همان روزهایی بود که یکی از نمایندگان مجلس دولت را استیضاح کرده بود. دولت انگلیس امیدوار شده بود که با این استیضاح دولت ساقط می شود و احتیاج به انعقاد قرارداد نیست.

این اصل مسأله است که برای استقلال ایران مهم است. زیرا روز اول که قرارداد را بست، مردم چشمهای خود را باز می کنند که ببینند چه می گوید. [هریس دادگاه] این را جناب عالی یادداشت کنید که از شما چیزی نگرفتند. منطقی نبود که مستر لوی قبل از استیضاح از دولت انگلیس، تصمیم به مسافرت ایران بکند و بعد دو روز مهلت بخواهد برای اینکه شخصاً در تصمیم خود تجدیدنظر کند. پس از آن جواب منفی بدهد. دولت انگلیس حتی المقدور نمی خواهد که اول فرادادی بین دولتین متعقد نمود و اصول روابط و تعهدات طرفین در آن معلوم گردد که بعد طرفین نتوانند از آن تجاوز کنند. بله می خواهد اول روابط

سیاسی برقرار و مبارزه ملت ایران هم کمی فراموشی نبوده و بعد یا دولتهای وقت داخل مذاکره شده آنچه را که از دست داده تدریجاً بدست آورد. این مطلب و خیلی از مطالب دیگر می‌رساند که در آئیه نزدیکی مجلس شانزدهم دولت را ساقط کند. اشکال هم نداشت. زیرا انشای نفر از موافقین دولت اگر عدول می‌کردند دولت سقوط می‌کرد.

در هر مجلسی دستجات با فراکسیونهایی هست که از نظر مرام حزبی و مسلکی و یا اگر مرامی و مسلکی نباشد. از نظر منافع خصوصی با یکدیگر اختلاف دارند و هر یک سعی می‌کنند که چیربان مجلس را به نفع خود درست کنند. چنانچه موفقیّت یا عدم موفقیّت دسته فقط در امور داخلی تأثیر داشته باشد. ضروری متوجه مسلکت نمی‌شود. همیشه این قبیل اختلافات در مجالس مشروطه یا غیر مشروطه بوده و لازمه پیشرفت و ترقی هر مملکت رقابتی است که افراد یا احزاب بسین خود می‌کنند. چنانچه رقابت از بین برود، سیر تکامل و ترقی متوقف می‌گردد. ولی گناه ممکن است که اختلاف دستجات یا هم به ضرر مملکت تمام شود؛ و آن وقتی است که بین دولتی یا یک دولت با دول دیگر مبارزه یا جنگ درگیرد که در چنین موارد دستجات و فراکسیونهای مجلس برای اینکه دولت مبارز خود را ضعیف نکنند و بتواند بر حریف خود غلبه کند، همه باهم یکی می‌شوند و یک دولت متحده از افراد تمام دستجات مخالفه و موافق تشکیل می‌دهند و تمام نمایندگان مجلس به سفا و پیشرفت آن علاقه مند می‌شوند تا اختلافات مرتفع شود.

اکنون اگر وضع دولت اینجانب را با این اصلی که عرض شد تطبیق کنند، نتیجه غیر از آنچه مطلوب است دست می‌دهد. یک دسته از نمایندگان مجلس حامی و موافق دولت بودند و دسته دیگر مخالف دولت. چنانچه دسته مخالف پیش می‌برد، آیا فتح مخالفین دولت در نفع ملت ایران بود یا در نفع ملت دیگر؟ چه خوب اختلاف انداختند و چه خوب حکومت می‌کنند.

ممکن است بعضی اظهار کنند که متوجه نتیجه اختلاف نبوده اند. این است که عرض می‌کنم این اصل یکی از اصولی است که بی‌اطلاعتترین مردم به آن متوجهند. اگر بین دو مالک در خصوص حقایق — آقای سرنیپ بختیار که مالک هستند می‌دانند — که هر دو از یک نهر آب دارند اختلاف درگیرد که یکی از آنها مدعی حقایق نصف آب نهر بشود و مالک دیگر حقایق او را تملک آن بدانند، در چنین موقعی زارعین و ساکنین این دو ده چه می‌کنند؟ آیا به اختلاف خود با مالکین ادامه می‌دهند یا اینکه ساکنین هر ده اول اختلافی که بین خود دارند کنار می‌گذارند و بعد چنانچه با مالک هم اختلافی داشته باشند آن را هم تا خاتمه دعوی حقایق متوقف می‌کنند و از مالک تقویت می‌نمایند تا دعوی حقایق تمام شود؟ پس چگونه ممکن است که ساکنین و زارعین یک ده که معلوماتی ندارند بدانند اگر مالک ده شکست خورد و حقایق ده کم شد، فقط نه مالک بلکه آنها هم چون از آن استفاده می‌کنند متضرر می‌شوند ولی یک عده از نمایندگان مجلس که نیک و بد را از هر کس بهتر تشخیص می‌دهند توجه نکنند و ندانند سقوط دولتی که با دولت بیگانه در مبارزه است به ضرر ایران تمام می‌شود و این ضرر متوجه تمام افراد ملت می‌شود؟

از میان نرود» سر قیپ علی فولادوند مقدم به‌خانه آمد و گفت: «انصران کاخها می‌گویند یا استعفا بدهید یا خانه را به‌باران می‌کنیم.» گفتیم: «هن اینجا نشستیم. ببخود حرف می‌زنند. به‌باران بکنند من از بین بروم تا هدف ملت از بین نرود»

رفتار مجلس سبب شد که اینجانب اقدامی کنم تا خطری که از مجلس متوجه دولت و پسا به‌عبارت دیگر متوجه مملکت است مرتفع شود. اول با بعضی از نمایندگان موافقان دولت و عضو فراکسیون نهضت ملی مذاکره شد. آنها هم عقیده داشتند که خطری از طرف مجلس متوجه دولت است. دلیل آن را هم انتخاب یکی از نمایندگان مخالف دولت که با چهل رأی به عضویت هیئت نظارت اندوخته اسکناس انتخاب شده بود می‌دانستند. می‌گفتند انتخاب همین نماینده کافی است که راجع به انتشار اسکناس مصاحبه‌های مضر می‌کند و پول ایران تنزل بکند؛ و در نتیجه تنزل پول. دولت به‌خودی خود از کار بر کنار شود. این چهل رأی که به‌این نماینده داده شد همان آرایسی است که برای سقوط دولت تهیه نموده‌اند. همچنین می‌گفتند از فراکسیون کاری ساخته نیست. فراکسیون یا بعضی از اعضای آن فقط می‌توانند از حضور در جلسات خودداری کنند و مجلس را از اکثریت بی‌سازند. این کار بیش از چند جلسه ممکن نیست. ادامه آن سبب می‌شود که مردم مخالف ما بشوند. چونکه مردم و کیل انتخاب نموده‌اند که در مجلس حاضر شده از حقوق آنها دفاع کنند. رفتی ببینند به‌واسطه رفتن یک عده مجلس تشکیل نمی‌شود و امور شخصی و محلی آنها مختل است، قهراً با دولت و موافقین او مخالفت می‌کنند و مستنکفین با از دست دادن حسن شهرت مجبورند به‌مجلس بروند و تابع نظریات مخالفین شوند.

این بود که پس از تأمل و فکر زیاد، هیچ راهی غیر از رجوع به‌مردم به‌نظر نرسید. ممکن بود که مردم خودشان هم خسته شده و با مبارزه موافق نباشند. بنابراین، اصرار دولت در ابقای خود نه برای مملکت مفید بود نه برای دولت. اگر حمایت مردم نبود هرگز مجلسین چند مرتبه با اکثریت قریب به‌اتفاق آرا به‌دولت رأی اعتماد نمی‌دادند و در یکی از آن دفعات دولت سقوط می‌کرد. راجع به‌رفراندوم که با بعضی از نمایندگان موافق و بعضی از وزرا مذاکره شد. آنها هم چاره‌ای غیر از این ندیدند. همگی آن را با نظر موافق تلقی نمودند. اینجانب با اطمینان کامل که هیئت وزیران هم با آن موافقت می‌کنند، پیشنهاد رفراندوم را به‌هیئت نمودم. به‌شرحی که همه اطلاع دارند. از تصویب گذشت.

ساعت ۱ بعدازظهر جلسه به‌عنوان تنفس تعطیل و ادامه جلسه به‌ساعت ۳ بعدازظهر موکول گردید.

ساعت ۳ بعدازظهر جلسه دوباره تشکیل گردید.

رئیس: آقای دکتر مصدق، بقیه دفاعیات خود را فرمایید

دکتر مصدق:

دولت از مردم که صاحب این مملکتند، از همان مردمی که به‌استناد رأی آنها مجلس مؤسسان تشکیل می‌شده، مستقیماً سؤال نمود که اگر به‌ابقای مجلس موافقت به‌انحلال آن رأی ندهند؛ دولت

دست از کار بکشد و مجلس دولتی را که بتواند با آن کار کند روی کار بیاورد، و چنانچه با دولت موافقت، رأی به انحلال مجلس بدهند و دولت بماند تا مجلس هجدهم افتتاح شود. مردم هم با یک اکثریت بسیار مهم و قابل توجهی رأی به انحلال دوره هفدهم و ابفای دولت دادند.

در انتخابات ادوار نقیبه با اینکه ساکنین دهات هم همیشه شرکت کرده اند به این طریق که با صندوق رأی بدهات رفته و از آنها رأی گرفته است و با داوطلبان و کالت آنها را به خرج خود پای صندوق آورده و رأی داده اند و مدت اخذ آرا هم اغلب از روزها تجاوز می کرد، در این و فرانوم که ساکنین دهات به واسطه دوری راه به شهرها نیامدند و رأی ندادند و چنانچه عده ای هم آمده باشند قلیل است و مدت اخذ آرا هم در هیچ کجا از سه ساعت تجاوز نشود، مستجاوز از دو میلیون رأی دهندگان روشنفکر ساکنین شهرها شرکت کرده اند. در صورتی که در یکی از ادوار دوره نقیبه که بیش از همه وقت در انتخابات مجلس شرکت شده بود، عده رأی دهندگان از یک میلیون و چهارصد هزار نفر تجاوز نکرده است.

از این عرایض مفسود این بود که من نه مخالف شاه بوده ام نه مخالف یا اساس مجلس هفدهم. بدلایلی که عرض شده نگران بودم. ولی از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بنا به فرمایشاتی که فرموده بودند و نقل شد، نگرانی ندانستم، می دانستم که منافع شخصی شاه بسا مصالح مملکت تفکیک پذیر نیست؛ و چنانچه غیر از این بود آن را هم عرض می کردم. من همیشه آن قدر جرئت و از خودگذشتگی داشته ام که پای مصالح مملکت که به میان آمده، از همه چیز خود بگذرم.

در دوره ششم و کلا را قسم می دادند، و فرار بود در هر جلسه ده نفر وکیل قسم بخورند. در دوره چهاردهم موضوع قسم و قادیاری به اعلیحضرت به میان آمد. والله رفتم و فوراً قسم خوردم. ولی در دوره ششم گفتند: «دکتر مصدق چند جلسه است نیامده. باید قسم بخورد.» گفتیم: «جلسه دیگر؛ امروز عذر دارم.» جلسه دیگر یک شب قبل حضرت امیر را بردم و گفتم: «من به این پادشاه اسلام قسم می خورم» و کلا هم چیزی نگفتند. من ترسو نیستم، جناب سرلشکر. من همین الآن به این آقای سرهنگ گفتم این سرلشکر آدم خوش اخلاقی است، آنچه باید بگویم می گویم.

شما آقای سرتیپ آزموده، از آقایانی که روز ۲۸ مرداد در خانه من بودند و اکنون در زندان شما بسر می برند سؤال کنید. من آن روز می خواستم در خانه بمانم تا یک عده جانفروش مأمور قتل من که با جمعیت غارتگر می آمدند کار مرا تمام کنند. به خواهش این آقایان از محل خود حرکت نمودم. اتفاقاً یک تریدان در خانه گذاشته شده بود. [در این موقع خندید،] از آن بالا رفتم و مردم هم مرا دیدند. ایشان گفته اند که چرا اول دکتر مصدق را نکشتند. آقا، تمام غارتگران که برای کشتن من نیامدند، به جان خودت آقای سرلشکر، همه ما را دیدند. این دیوار چهار متر ارتفاع داشت. همه ما دیدند و هیچ بهروی خودشان نیاوردند. آنها که تمی خواستند بنده را بکشند. آنها می خواستند قالی مرا ببرند. آقا، من نه جست و خیزی کردم نه کار دیگر. فقط زیر بغل مرا گرفتند و از خانه خود رفتم خانه همسایه، و از آنجا به خانه دیگر و دیگر. در خانه سوم رفتم در زیرزمین نشستیم. در آنجا معلوم شد که خانه مرا آتش زدند آن شب را تا صبح بدون لحاف در آن زیرزمین ماندیم و صبح از آنجا فرار کردیم.

من به خواهش این آقایان از خانه خود رفتم. من می خواستم در راه حق و آزادی شهید، در زندان مسواچه با سوالات مأمورین نشوم و در دادگاه هم حاضر نگردم. ولی امروز خوشوقتیم که خدمت آقایان رسیم. اکنون من اینجا

راحت هستم و مشغولیات هم دارم. ولی در اطلاق خودم باید خمیازه بکشم و بگویم آقا هنوز ساعت ۲ نشده است که در این دادگاه حاضر شوم. حال من در اختیار شما هستم و حکم محکومیتی هم که دادگاه صادر می کند تاج افتخاری است که آن را بر تارک سر می نهم.

سوم - به وسیله دولت

مادر دوره پانزدهم رفتیم دو دریار متحصن شدید. شش ماه بعد یک نفر آمد و گفت: «ریدریولارد شما را به دربار فرستاد.» گفتیم: «من این آدم را نمی شناسم.» وی گفت: «آنها که آمدند شما را بردند دربار، علنش آن بود که روسها می خواستند توده باها و کپل شوند و انگلیسها راضی نبودند. گفتند چه بکنیم؟ پیش بینی کردند که دکتر مصدق را ببرند دربار و به روسها هم گفتند اگر این دکتر مصدق و کپل شود، یا شما مخالفت می کنید. حالا شما نه نمایندگان توده ای بفرستید و نه دکتر مصدق و کپل شود. ما نمایندگانی بمجلس می فرستیم تا نفت شمال را به شما بدهند. آنها هم گفتند: خرائمو، خرائمو (خوبه به زبان روسی).»

معمولاً هر دولتی تابع نظریات مجلس است. چنانچه مجلس از نمایندگان حقیقی ملت تشکیل شود روی این اصل کلی که اطاعت مأمور از امر است، کاری برخلاف مصالح مردم نمی کنند و اشخاص مورد توجه مردم روی کار می آورد. نتیجه این می شود که نه مجلس کار بدی بکند نه دولت مرتکب کار بد بشود. ولی در این مملکت که غالباً نمایندگان مجلس با نظریات دول بیگانه بمجلس رفته اند و این قبیل نمایندگان هم روی اصل اطاعت مأمور از امر دولتهایی که اعضای آن عمال بیگانه بوده روی کار آورده اند، این دولتها نمی توانستند از قبول امر یا نوصیه مأمورین بیگانه خودداری کنند. وقتی که کار نوصیه به اینجا رسید، مأمورین دولت اکثراً یا نظر بیگانگان انتخاب و عامل مؤثری در تمام مملکت برای اجرای نظر آنها می شوند؛ به طوری که اگر یک وزیر اموری روی مصالح مملکت و برخلاف مصالح بیگانگان بدهد، چون آن وزیر را در کار خود ثابت نمی دانند اجرای امور مأمورین خارجی را بر امر وزیر مقدم می شمارند. فرضاً وزیر مأمور متخلف را از کار برکنار کند، چیزی نمی گذرد که وزیر دیگری بیاید و عضو منفصل را مجدداً وارد کار کند. عدم موفقیت اینجانب در انتخابات دوره شانزدهم روی همین نظرها بوده است. ولی گناه به طور استثنا ممکن است دولتی روی کار بیاید که از این اصل کلی تخلف کند. در ظرف چه مدت، آن هم معلوم نیست. من باب مثال عرض می کنم که دولت اینجانب به این نحو تشکیل شده بود. زاید نیست اگر حکایتی که در صدق این بیان دارم عرض نمایم:

ظهر روزی که اینجانب تصمیم به انحلال فئولتگریهای انگلیس در ایران گرفتم، با وزیر امور خارجه مذاکره نمودم که نوصیبنامه آن را تهیه کنند و عصر همان روز در هیئت وزیران مطرح شود. برای اینکه مأمورین و عمال انگلیس در اطراف دربار با اطراف دولت اقدامی نکنند و کار را قلعج نمایند، تأکید شد که موضوع سری بماند ولی در نتیجه مذاکره و مشورتی که وزیر خارجه با یکی از مشاورین وزارتخانه نموده بود، ساعت ۲ بعد از ظهر شخص مشاور آمد که از نظریات من به تفصیل مسبق شود؛ و من تعجب نمودم مطلبی که فرار بود مستور بماند چرا به ایشان گفته اند. از وزیر خارجه وقت ملاقات خواستم. فوراً آمدند. فرار شد شخصاً خودشان نوصیبنامه را حاضر کنند و

بهیئت وزیران بیاورند.^{۱۱} آوردند. مطرح و تصویب شد: و سعی کافی به کار رفت که قبل از ساعت ۲۶ نامه وزارت خارجه به سفارت انگلیس و خبر آن بمخبرین جراید داده شود. این کار هم شد. ساعت ۲۳ زنگ تلفن مجاور تختخواب من صدا کرد. پرسیدم: «کجاست؟» گفت: «سفارت انگلیس، و من کلنل پاپن هشتم و با نخست وزیر می خواهم صحبت کنم.» گفتم: «خود من.» گفت: «جناب سفير می خواهند الساعه با شما ملاقات کنند.» گفتم: «کالت دارم، باید استراحت کنم و امشب ملاقات مقدور نیست، بفرماید چه فرمایشی دارند؟» گفت: «می خواهند که خبر انسجلاال قنصلوگریها فردا صبح در نوبت اول رادیو منتشر نشود تا پس از ملاقات هر طور مقتضی باشد اقدام شود.» گفتم: «بمخبرین جراید هم این خبر داده شده.» گفت: «به آنها هم دستور بدهید در روزنامههای صبح این خبر را درج نکنند.» گفتم: «نه می توانم تصویب نامه دولت را نسخ کنم نه اجرای آن را به تأخیر بیندازم.» بالاخره قرار شد که فردا ساعت ۹ صبح با جناب سفير گبیر ملاقات دست دهد. ایشان آمدند و از طرف دولت خود اخطار کردند که در اجرای تصویب نامه تأخیر شود تا دولتیان از طریق مذاکره موضوع را حل کنند. باز همان جوابی که شب داده بودم شنیدند و رفتند.

چهارم - ادامه خدمت از نظر حب جاه و مال نبود

چون ممکن است گفته شود که من می خواستم در کار بمانم و نزدیک در اصالت دستخط از نظر حب جاه و مال بوده است، یا اجازه دادگاه توضیحاتی هم در این باب می دهم.

دوره ششم تقیبه و فنی که مرحوم مستوفی الممالک مقام ریاست وزرا را مستعفی بودند، اعلیحضرت شاه فقید توسط سرلشکر حبیب الله خان نیسانی رئیس ستاد ارتش و آقای حسین علاه که در آن وقت همکار من در مجلس شورای ملی بود، مرا احضار و تکلیف دولت آتیه را به من فرمودند. معذرت طلبیدم.

موقعی هم که گفتار ارنزه به تهران آمد و از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی پیشنهاد امتیاز معادن نفت شمال را داد، چون من با این پیشنهاد موافق نبودم و با امتیاز نفت جنوب هم خصوصاً با تمدید ۳۲ سال آن مخالف بودم و در دوره دیپلماتوری که این امتیاز داده شد کمی را برای حرف زدن نبود و در دوره سیزدهم تقیبه هم که دیپلماتوری سقوط کرد این جناب نماینده مجلس شورای ملی نبودم و در ابتدای دوره چهاردهم هم که افتخار نمایندگی مردم تهران را در مجلس داشتم نمایندگان هواخواه شرکت نفت هرگز نمی گذاشتند در اطراف این امتیاز صحبتی بشود. این بود که تقاضای امتیاز نفت شمال و سیله شد که من در نطق هفتم آبان ماه ۱۳۲۳ اول مضار و مفاسد امتیاز نفت جنوب را بیان کنم و بعد بهمان عطل با دادن امتیاز نفت شمال مخالفت نمایم.

این نطق تأثیر زیادی در تمام مجامع ملی نمود. چون دولت مساعد استعفا کرده بود، اکثریت فریب به اتفاق مجلس شورای ملی به این جناب رأی تمایل داد که بهجانی که در آن مجلس گفته ام از قبول تشکیل دولت معذرت طلبیدم. ولی بسیار نگران بودم که دولت آتیه نتواند مقاومت کند و یک چنین امتیازی را که ضربت شدیدی بر آرزو و آمال وطن پرستان وارد می کرد قبول کند؛ و دادن امتیاز معادن نفت شمال سبب شود که دو دولت قوی از معادن نفت شمال و جنوب ایران به ضرر ملت استفاده کنند.

و ملت هیچ وقت نتواند صنعت نفت را چنانکه ملی کرد ملی بکند؛ و برای ادامه و حفظ این امتیازات دولتی ملت ایران را تا ابد از نعمت آزادی و استقلال محروم کنند. لذا موقعی که برنامه دولت بیات در مجلس مطرح و نوبت به اینجانب رسید، طرحی پیشنهاد نمودم که هر دولتی به دادن امتیاز نفت مبادرت کند مشمول مجازات شدیدی است که در آن طرح پیش بینی و در همان جلسه به تصویب رسید و به صورت قانون درآمد.

قرارداد شرکت مختلط نفت شمال را هم که دولت قوام با دولت شوروی امضا کرده بود مجلس پانزدهم به استناد مخالفت با قانون مزبور رد کرد.

این بود راجع به حب جاب، اما راجع به حب مال، عرض می کنم که در تمام دوره مشروطیت هر خدمتی که بمن ارجاع شده یا حقوق آنرا نگرفته و یا اگر گرفته ام به مصارف امور خیریه رسانیده ام. حقوق نخست وزیری من در دو سال و چند ماهه اخیر در حدود یکصد و هفتاد هزار تومان می شد که در همان روزهای اول تصدی این مقام، حواله کردم به دستگاه حمایت صادران و دستگاه حمایت مسولین بدهند؛ و تمام مخارج دستگاه نخست وزیری را در منزل خود و مخارج مسافرت به امریکا و لاهه و بعضی تکلیفات که به عهده این مقام بود از کیسه خود پرداخته ام.

چنانچه از من سؤال شود من چه می خواستم و مقصودم چه بود، عرض می کنم که می خواستم هدف ملت ایران پیش برود و کشور ایران همان مقامی را که داشته مجدداً به دست آورد. مگر شما نخواندید و یا نشنیدید که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در یکی از نطقهای خود فرمودند: «برای من چه افتخاری است که بر یک عده ناتوان سلطنت کنم؟»

اینجانب علاوه می کنم که می خواستم شاهنشاه بر مبنای سلطنت کند که در عداد ملل مستقل و آزاد دنیا قرار گیرد و اگر روزی پشاه گفتند برو، بگویند نمی روم، حالا اگر این نظر غلط است، شما عذاب بنده را زیاد کنید.

رئیس: هر وقت خسته شدید، بفرمایید منشیها بخوانند.

دکتر مصدق: من هیچ وقت در بیان مصالح کشور خسته نمی شوم. حالا می خواهم تنفس بدهم، تنفس بدهید.

ده دقیقه تنفس اعلام شد.

ساعت ۴ بعد از ظهر جلسه دوباره تشکیل گردید.

دکتر مصدق:

قبل از ورود در موضوع می خواهم این استفاده را بکنم و چند کلمه از پی گناهی همکارانم به عرض دادگاه برسانم.^{۱۲}

آقایان وزیران همکار من چون دستخط ملوکانه در هیئت وزیران مطرح نشد - غیر از عده ای که در نظر ندارم کدام یک از آقایان بوده اند و صبح روز ۲۵ مرداد برای تشکیل جلسه فوق العاده به منزل من آمده و مرا در اطاق ملاقات و از آن اطلاع حاصل نموده اند - سایر آقایان از آن اطلاع نداشتند. لذا اگر عمل خلاف قانونی هم از آنها صادر شده باشد بر فرض اینکه دادگاه وای به صلاحیت خود

بدهد و بر فرض اینکه دستخط ملوکانه اصیل و نافذ باشد باید در دیوان کشور محاکمه شوند نه در این دادگاه.

آقای سرتیپ تقی ریاحی رئیس ستاد ارتش هیچ وقت برای دستوری که می‌دادم از من سند کتبی نخواستند و معمول هم نبود که بخواهند. چنانچه اظهار کنند پیشنهادی نموده‌اند که من یا آن پیشنهاد لفظاً موافقت نموده‌ام و یا عملی را بر طبق دستور اینجناب انجام داده‌اند، مورد تصدیق من است. بعد از ۹ اسفند ماه ۱۳۳۶ که در آن روز می‌خواستند به‌خانه من وارد شوند و مرا از بین ببرند، کرا را تأکید حفاظت خود و خانه‌ام را به‌ایشان و آقایان سرهنگ علی دفتری و سروان داورپناه و تمام آنهایی که مأمور حفاظت خانه بودند نموده و بدخاطر دارم که یک یا دو مرتبه هم در این باب با آقای سرهنگ ممتاز مذاکراتی نموده‌ام. بنابراین هر عملی که آنان در این باب کرده‌اند، به دستور اینجناب بوده و مسئولیت آن را عهده دارم.

جریان کودتا در شب ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲

اکنون لازم می‌دانم که عرض کنم در حدود روزهای نوزدهم و بیستم مرداد عده‌ای از اشخاصی که به‌منزل من می‌آمدند اظهار می‌نمودند که دربار در خیال کودتا است. من یا این اظهارات کاملاً مخالف بودم و می‌گفتم دربار برای چه می‌خواهد کودتا کند؟ ممکن است کسی بیاید کودتا کند که پادشاه را بر دارد خود قائم مقام پادشاه شود. ممکن است کسی بپاید بر علیه دولت کودتا کند که خودش ریاست دولت را در دست بگیرد. ولی دربار معنا ندارد که کودتا کند. من به‌هیچ وجه به این اظهارات ترتیب اثر نمی‌دادم.

ولی از آنجایی که لازم بود شخص خود را از هر گونه تعرض مصون بدارم، نه تنها در این روزها بلکه از روز ۹ اسفند که مردم می‌خواستند به‌خانه من بریزند، همیشه در فکر تقویت قوای دفاعیه خانه خود بودم. چند مرتبه از آقای سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش سؤال کردم که وضعیت خانه من در چه حال است؟ ایشان می‌گفتند به‌هیچ وجه جای نگرانی نیست. شبها در اول بعضی از خیابانها که منتهی به‌خانه من می‌شود کامبونی در عرض جلده می‌گذارند که اگر جمعیتی رو به‌خانه من بیایند دو چرخه‌سواران مراطلب بقوای انتظامیه اطلاع دهند، آنها حاضر شوند و از خانه من دفاع نمایند. روز پنجشنبه ۲۲ [مرداد] اخبار کودتا به‌حد شیاع رسیده بود. من از رئیس ستاد ارتش پرسیدم که در این باب چه اقدامی می‌کنند که کودتا صورت و وقوع پیدا نکند. ایشان باز بمن جواب دادند نعام احتیاطات لازمه شده، جای نگرانی نیست. من از ایشان سؤال کردم که در نظر دارم وقتی به‌سعدآباد می‌رفتم، چهار تانک بزرگ در سعدآباد بود آیا بعد از تقسیم گارد شاهنشاهی به‌تسبیهای مختلف تانکها باز هم در آنجا هست؟ ایشان گفتند تانکها در اختیار وزارت دفاع ملی است. من کاملاً مطمئن شدم که در آنجا این تانکها نیست. بر فرض که کودتا هم بکنند، با نظریاتی که پیش‌بینی شده مؤثر نخواهد بود.

آقای سرتیپ ریاحی روز جمعه مرا ملاقات نکرد، در صورتی که روزهای جمعه معمولاً برای دادن گزارش و کسب دستور نزد من می‌آمدند. روز شنبه هم باز بر طبق معمول در اول وقت سرا

ملاقات نمودند. من نگران شدم چه عملی پیدا شده که رئیس ستاد ارتش دوروز آن‌هم در این روزها که شایعه کودتا زیاد است از ملاقات من خودداری نموده‌اند. ولی به خود می‌گفتم شاید ایشان مشغول انجام وظیفه هستند و آمدن نزد من سبب می‌شود که در کارها نغصی ایجاد شود. ولی در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر همان روز شنبه ایشان به ملاقات من آمدند و گفتند: «من گرفتار کاری شده بودم و آن این بود که نمی‌دانستم تا نکنها در سعدآباد هست. پس از تحقیق معلوم شد که تا نکنها در سعدآباد هست و خواستم از سعدآباد به شهر بیآوریم. آقای کفیل وزارت دربار به عرض اعلیحضرت شاهنشاهی رسانیدند و اجازه دادند.» من به ایشان گفتم: «اگر اتفاقی روی دهد مسئولیت آن متوجه شخص شما خواهد بود که پیش‌بینی‌های لازم را در کار دفاع از خانه من نکرده‌اید.» برای این‌که ایشان را به مسئولیتی که داشتند متوجه کنم از ایشان نوشته‌ای گرفتم که در آن ذکر نمودند که به هر گونه اتفاقی که رخ دهد براسطه عدم دقت من در کار بوده و مسئول پیش‌آمد شنبه، این نوشته را گرفتم و نگاه داشتم. بلافاصله تلفن کردم به آقای ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار، و از ایشان تقاضای ملاقات کردم. ایشان جواب دادند: «امشب بیایم یا فردا صبح.» به ایشان عرض کردم: «چون کار ضروری است امشب تشریف بیآورید.» آمدند می‌خواستیم یک مذاکره‌ای هم که در چند روز قبل شده بود و به عرض اعلیحضرت رسیده بود نتیجه آن مذاکرات را هم اگر به دست آمده از ایشان بگیرم، چون مذاکرات هنوز به نتیجه نرسیده بود فقط راجع به تا نکنها سؤال کردم. جواب دادند: «اعلیحضرت نظرشان این است که تا نکنها به یک صورتی که زنده نباشد از سعدآباد به شهر آورده شود.» من هم چون غیر از این نظری نداشتم موافقت کردم که هر طور خود اعلیحضرت صلاح می‌دانند عمل شود. و ایشان رفتند.

این مذاکرات سبب شد که اینجانب آقای سرتیپ ریاحی را به حال خود بگذارم. ولی در حدود ساعت ۷ بعد از ظهر، شخصی برای پای تلفن خواست و پس از اینکه اطمینان حاصل کرد که من دکتر مصدق هستم گفت: «مطالبی است که باید به شخص شما بگویم.» گفتم: «بفرمایید.» گفته «امشب کودتا شروع می‌شود و دو تا نک از تا نکهای سعدآباد را در حدود ظهر به شهر آورده‌اند و در خیابان حشمت‌الدوله در محلی که معلوم نیست برده‌اند.» اسامی اشخاصی را هم که از برای کودتا اقدام می‌کردند بمن گفت. من آن اسامی را هم نوشتم.

پس از این خبر، مجدداً آقای سرتیپ ریاحی را از ستاد ارتش خواستم. ایشان در ستاد ارتش نبودند و شمیران رفته بودند. دستور دادم که فوراً به شهر بیایند. آمدند. اخباری که راجع به کودتا رسیده بود به ایشان دادم. گفتم: «با این اخبار و با این وضعیت شما چرا باید از ستاد ارتش خارج شده باشید و در فکر دفاع از من و خانه من نیاشید؟» ایشان گفتند: «من بدون هیچ نظری چون دخترم به شمیران آمده بود رفتم که با او صرف شام کنم و برگردم. اکنون می‌روم وسایل دفاعیه خانه شما و شما را به نحو احسن فراهم کنم.» من به ایشان گفتم که «گذارند کامیون در اول خیابانهای که منتهی به منزل من می‌شود کار مفیدی نیست. اگر کودتایی صورت گیرد، تا فواید اندکی به خانه من برسد عوامل کودتا آمده و کار خود را تمام کرده‌اند. این از آن شبهایی نیست که شما به خانه من تا نک نفرستید. این از آن شبهایی نیست که اگر تا نک بفرستید مردم از صدای تا نک ناراضی شوند.

بنابر این لازم است در جلوی خانه خود من به قدر کافی نانک و قوه دفاعیه بگذارید که در صورت بروز کودتا از من و خانه من دفاع کنند. آقای سر تیب ریاحی با این نظر موافقت کردند و دستور فرستادن نانکها را دادند که خود من آمدن نانکها را در منزل حس کردم. ارتباط بین من با آقای سر تیب ریاحی بکلی قطع نشد. سه مرتبه به ایشان تلفن کردم و در آخرین دفعه گفتند دگتر فاطمی را قوای گارد شاهنشاهی گرفته اند که او را بعضی از صاحب منصبان دیده اند. بالاخره معلوم شد که بلافاصله بعد از آمدن آقای سر تیب ریاحی به شهر، گارد شاهنشاهی کودتایی را که در نظر داشتند شروع کردند و شرح آن به قراری است که در ابلاغیه دولت، ساعت ۷ صبح روز یکشنبه ۲۵ مرداد منشر شده و عیناً نقل می شود:

«از ساعت ۱۱/۳۰ ریش یک کودتای نظامی بموسیله افسران گارد شاهنشاهی بمرحله اجرا گذارده شد. بدین ترتیب که ابتدا در ساعت مزبور نفرات نظامی مسلح به شصت تیر و اسلحه دستی و زیر امور خارجه و وزیر راه و مهندسی زیر کمرزاده را در شمیران توقیف کردند و برای توقیف رئیس ستاد ارتش نیز بمنزله شان مراجعه نمودند ولی چون تیمسار ریاحی در ستاد ارتش مشغول کار بودند، بدستگیری ایشان موفق نشدند.

در ساعت ۱ بعد از نصف شب نیز سرهنگ نصیری رئیس گارد شاهنشاهی با چهار کامیون نظامی مسلح و دو جیب ارتش و یک زره پوش بمنزله آقای نخست وزیر آمده به عنوان آنکه می خواهد نامه ای بدهد قصد اشغال خانه را داشته است. ولی چون محافظین منزل نخست وزیر مراقب کار خود بودند، بلافاصله سرهنگ مزبور را توقیف کردند.

«نوطه کنندگان قبل از توقیف اشخاص، تلفنهای منازل آنان را قطع کرده همچنین ارتباط تلفنی ستاد ارتش را با پادگان گارد شاهنشاهی باغشاه قطع و تلفنخانه بازار را بموسیله سرهنگ آزموده و همراهان مسلحش اشغال کرده بودند و معاون ستاد ارتش را که برای سرکشی به باغشاه رفته بود در همان جا توقیف نمودند. وزیر خارجه و وزیر راه و مهندسی زیر کمرزاده را از تروفیگاه سعدآباد بموسیله چهار کامیون نظامی مسلح به شهر آورده بمستاد ارتش بدستور اینکه همکارانشان قبلاً آنجا را اشغال کرده اند بردند. ولی چون در آنجا وضع را مساعد ندیدند آنان را مجدداً بمسعدآباد برده و در تروفیگاه گارد شاهنشاهی تا ساعت ۵ صبح نگاه داشتند...»

این بود قسمتی از متن ابلاغیه دولت. اکنون سه مطلب را باید مورد توجه قرار داد:

یکم - آیا معمول بوده که دستخطی از شاهنشاه به طریقی که مذکور شد ابلاغ شود؟

دوم - آیا معمول بوده است که برای نخست وزیر معزول هم شاهنشاه دستخطی صادر فرمایند؟

سوم - آیا دستخط اصالت داشته است یا نه؟

برای روشن شدن ذهن دادگاه به عرض توضیحات مبادرت می شود.

یکم - ابلاغ دستخط بر خلاف عادت و معمول بوده است

۱) دستخط ملوکانه در ۲۲ مرداد صادر شده و معلوم نشد چرا همان روز ابلاغ نشده بود.

۲) دستخطهای شاهنشاهی همیشه در ساعات عادی و متعارف ابلاغ می شد. معلوم نیست چرا

برای ابلاغ این دستخط مهم ۱ بعد از نصف شب تعیین شده بود.
 (۲) دستخط شاهنشاه همیشه به وسیلهٔ وزیر دربار یا معارف او و یا یکی از اعضای
 کشوری دربار ابلاغ می‌شد نه با قوای نظامی.
 در ساعت ۶ بعد از ظهر روز شنبه ۲۲ مرداد که آقای کفیل وزارت دربار با اینجانب ملاقات نمود،
 از این دستخط به هیچ وجه صحبتی بهمین نیاورد. آیا عزل یک نخست‌وزیر آن قدر بی‌اهمیت بود که
 هیچ‌کس حتی کفیل وزارت دربار هم از آن که دوروز قبل صادر شده بود مطلع نشود؟
 تمام این مسائل می‌رساند که از روز ۲۲ مرداد می‌خواستند کودتا کنند و منتظر شروع مناسب
 بودند. شب ۲۵ که زمینه را برای این کار مهیا دیدند، آقایان وزیر خارجه و وزیر راه و مهندسی
 زیر کزاده نمایندهٔ مجلس شورای ملی را که در خانه‌های خود بودند دستگیر نمودند و به دستگیری
 آقای مرتیپ ریاحی که برای ملاقات اینجانب به شهر آمده بودند موفق نشدند. پس از آن به سراغ
 اینجانب آمدند. چون عده‌ای زیاده‌تر از عده‌ای که آورده بودند دیدند، ابلاغ دستخط را عنوان نمود،
 آنرا دادند و رسید گرفتند.

دوم - آیا معمول بوده که برای نخست‌وزیر معزول هم شاهنشاه دستخط صادر فرمایند؟
 در دورهٔ قمرت، یعنی وقتی که مدت دورهٔ تقنینیه منقضی می‌شد و مجلس بعد هم افتتاح نشده بود،
 اگر نخست‌وزیر خود را مواجه با مشکلات سیاسی یا عدم موافقت شاه می‌دید استعفا می‌نمود و از
 طرف شاه فرمان فقط برای نخست‌وزیر منصوب صادر می‌گردید معمول نبود که برای عزل
 نخست‌وزیر هم دستخط صادر شود.

سوم - در اصالت دستخط

(۱) بعد از دادن رسید، دستخط را زیر نظر قرار داده و به‌مورد مطالعه گذاشتم. بسیار متأسفم که
 اکنون در دسترس نیست. زیرا مقارن ساعت ۱ بعد از ظهر روز چهارشنبه ۲۸ مردادماه کمیهٔ خانهٔ
 اینجانب در خطر بود، آنرا با کلیهٔ نوشته‌جات مهم دولتی که در ضبط من و در طاقچهٔ بهلوی نختخواهم
 بود برداشته در صندوق آهنینی که در اطاق مجاور بود گذاشتم. چون این صندوق وزین از آن کارهای
 بسیار محکم روسیهٔ سابق بود و با دو قفل بسته می‌شد، ممکن نبود اشخاص عادی ولو هر قدر وقت و
 فرصت داشتند بتوانند آنرا باز کنند. برای این کار لازم بود که یک اهل حرفه و فن عمل کند. در این
 صندوق در حدود سی هزار تومان اوراق فرضیهٔ ملی که خود و پسرم خریده بودیم و میلی پولی که از
 سه هزار تومان تجاوز نمی‌کرد و سه قطعه جواهر متعلق به دخترم که بمن سپرده بود و پاره‌ای
 نوشته‌جات رسمی از قبیل اوراق مالکیت متعلق به خود و دیگران که به رسم امانت داده بودند داشتم که
 روز ۲۸ مرداد به عنوان اموال غارنی از بین رفتم. والا دستخط ملوکانه را اواراه می‌دانم و یقین داشتم
 که تصدیق خواهید فرمود متن دستخط بعد از توضیح نوشته شده و نویسنده سعی خود را به کار برده
 بود که متن را به امضای ملوکانه وصل نماید.

چیزی که پیش از همه باعث تأسف شد، این است که تمام مراسلات رسمی سفارت انگلیس که

در بعضی از خانها بود و بعضی رسیده بود و عدهٔ پیشماری عکس، اسناد رسمی و نوشتجات دیگر که هر گاه دعوی شرکت نفت به مرضایت طرفین به دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه ارجاع می‌شد دلیل بر حقانیت دولت ایران بود، در قفسهٔ اطاق مسکونی من و در این صندوق بود که آنها هم به عنوان غارت خانه در دسترس من نیست. چون امیدی به دادسرای ارتش ندارم که منصرفین را تحت تعقیب قرار دهد شاید احساسات وطن پرستانهٔ خودشان آنها را وادار کند که این اسناد را به وسیله‌ای که موجب گرفتاری آنها نشود تسلیم اشخاص مورد اعتماد بنمایند. چند مرتبه می‌خواستم که محتویات این صندوق را به بانک ملی ایران بپردازم. چون ممکن بود این کار را وسیلهٔ تبلیغات سوء علیه دولت قرار دهند و بگویند ریش دولتی که به قوای تأمینیهٔ مملکت خصوصاً قوای ارتش که حافظ خانهٔ خود اوست اعتماد نداشته باشد چگونه می‌تواند مملکت را امن و منظم کند و آماجش مردم را فراهم نماید. این بود که منصرف شدم و آنها را در خانه نگاه داشتم.

۲) در نظر دارم که قبل از افتتاح دورهٔ شانزدهم تقنینیه، روزی شرفیاب حضور سلوگانه بودم. صحبت از مجلس مؤسسان اخیر و اینکه مورد توجه مردم نبود به میان آمد. به حضور شاهانه عرض کردم مجلس مزبور کار خوبی نکرد که حق انحلال مجلسین را بدون هیچ قید و شرط تفویض اعلیحضرت کرد. چه ممکن است وقتی آنها بخواهند، تصمیماتی بر علیه مداخلات دول بیگانه اتخاذ کنند و این دول با وسایلی که دارند انحلال مجلسین را بخواهند با اعلیحضرت با آنها موافقت می‌فرمایند که در این صورت کاری برخلاف مصالح مملکت شده و با نمی‌فرمایند و آنها به انتظار روزی که تلافی کنند می‌مانند. آیا می‌دانید که اعلیحضرت در جواب عرابی من چه جواب دادند؟ فرمودند: «من به شما اطمینان می‌دهم هر جا که کاری برخلاف مصالح مملکت یا افکار عمومی باشد، تسلیم نشوم و از حقوق ملت ایران دفاع نمایم.» این بیانات شاهانه به قدری مؤثر و موجب امیدواری بود که از شدت شوق و شغف نمی‌دانستم چه عرض کنم و با کمال شادی و سرت از حضور سلوگانه مرخص شدم.

بنابر این اینجانب حق داشته‌ام که در اصالت دستخط تردید نکنم. زیرا دولت اینجانب پس از ملی شدن صنعت نفت متجاوز از دو سال با بزرگترین امپراطوریهای جهان مبارزه نمود؛ و بنا به دستور اعلیحضرت به دولت انگلیس پیشنهاد کرد که متخصصین انگلیسی قراردادی بر طبق آنچه با شرکت سابق نفت امضا کرده بودند با دولت ایران منعقد کنند. قبول نشد و بر حسب تصمیم دولت، آنها از ایران خارج شدند.

دولت انگلیس به شورای امنیت مراجعه نمود. هیئتی تحت ریاست اینجانب مأمور جوابگویی شد. نتیجه به نفع ایران خاتمه یافت. دولت انگلیس به دیوان بین‌المللی دادگستری عرضحال داد. باز هیئتی تحت ریاست اینجانب مأمور لاهه گردید و تمام معلومات و اطلاعات خود راجع به امور نفت را در اختیار پرفسور رولن وکیل مدافع دولت ایران گذاشت.

اینها می‌بودند! اینها کسانی هستند که شما اکنون آنها را حبس کرده‌اید. [با حالت گریه] آقایان، اینها را باید تشویق کرد. مهندس حسینی، دکتر شاپیگان و دکتر سنجابی روز و شب با رولن مشغول مذاکره بودند و حالا به جای

اینکه اینها مورد احترام باشند و از خدمات آنها تشویق به عمل آید آنها در زندان به سر می‌برند.
حفاظت ایران و دفاع منطقی و عالمانه ایشان دولت انگلیس را محکوم کرد. کنسولگریهای
انگلیس در ایران در حوزه‌های مأموریت خود از هرگونه دخالتی در امور ما خودداری نداشتند.
بعضی اوقات مأمورین دولت را در فشار می‌گذاشتند و چنانچه نتیجه نمی‌گرفتند به وسیله مقامات
صلاحیندار ایرانی آنها را از کار منفصل می‌نمودند. لذا دولت تصمیم گرفت که کنسولگریها منحل
شوند؛ و این کار هم شد.

هدف ملت ایران این است که هیچ دولتی در امور این مملکت دخالت نکند و ملت ایران از
آزادی و استقلال کامل بهره‌مند شود. چون مأمورین سیاسی دولت انگلیس در امور داخلی ما دخالت
می‌نمودند، دولت اینجانب تصمیم گرفت که با آن دولت قطع ارتباط کند؛ و مأمورین انگلیسی از
ایران بروند و پس از مراجعت بدانند که در امور داخلی این کشور نباید دخالت کرد.
اینها بود نتیجه مبارزه متجاوز از دو سال این دولت که به خواست خدا و حمایت ملت ایران در
نمام آنها فاتح شد و بسیاری از مشکلات از بین رفت. با این حال چگونه ممکن بود اینجانب قبول
کنم که چنین دستخطی با موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی صادر شده و خواسته باشند دولتی
را که در حال مبارزه است عزل کنند و مسئولیت تاریخی نهضت ملی ایران و شکست آن را در عهده
خود بگیرند!

۳) ساعت ۶ بعد از نصف‌شب با بودن حکومت نظامی که عبور و مرور ممنوع بوده، هیچ کسی
قصد رفتن به خانه‌های عمومی را هم نمی‌کند تا چه رسد به ایستکه دستخط شاهنشاه را بپسند
به نخست‌وزیری ابلاغ کنند. چنانچه دستخط در روز ابلاغ می‌شد با اینکه بر طبق مقررات مشروطیت
صادر نشده بود، یک بیانیه صادر و از کار دوری می‌کردم و از خود در مقابل مردم رخص مسئولیت
می‌نمودم. مگر روز ۲۶ تیرماه ۱۳۳۶ که اعلیحضرت با تصدی وزارت جنگ اینجانب موافقت
نفرمودند و حق هم نداشتند، استعفا نمودم؟ این مرتبه هم همین کار را می‌کردم و صلاح نبود که دولت
بر خلاف نظریات شاهنشاه به کار ادامه دهد.

هیچ‌کس قبول نمی‌کرد که شاهنشاه نخست‌وزیر تعیین کنند، و دولت هنوز معرفی نشده از کشور
خارج شوند. اینها همه چیزهایی بود که باز در اصالت دستخط تردید کنم. البته نظر این بود که به‌طور
مستقیم تماس بگیرم و از نظر اعلیحضرت راجع به اصالت و طرز ابلاغ آن مسیوق شوم، که گفتند اول
وقت روز یکشنبه از گلاردشت به رامسر و از آنجا به بغداد تشریف فرما شده‌اند. این بی‌اطلاعی از
چگونگی سبب شد که روز دوشنبه ۲۶ مرداد عصر در هیئت دولت حاضر شوم و موضوع دستخط را
مطرح نکتم. برای اینکه پس از طرح شدن اگر اجرا نمی‌گردید ایجاد ناامنی می‌کردند و مردمی که
می‌خواستند از اوضاع آشفته استفاده کنند، وسیله به دست می‌آوردند که مقاصد خود را انجام دهند.

در این وقت ۱۵ دقیقه تنفس اعلام شد.

ساعت ۵:۳۰ جلسه دادگاه مجدداً تشکیل گردید. دکتر مصدق در ادامه سخن خود چنین گفت:

بعد در اطراف تحقیق از اعلیحضرت دچار تردید شدم. اگر عرض می‌شد که دستخط بر خلاف مقررات صادر شده و متقاعد نمی‌شدند، باز اختلاف بین شاه و دولت بر می‌گرفت، این بود که تصمیم گرفتم بهیئت وزیران پیشنهاد کنم و آنها به‌بضاعت تلگراف کنند و نظر اعلیحضرت را از این مسافرت بخواهند، و به عرض برسانند که در تهران شایع شده است قصد استعفا دارند. چنانچه مورد تکذیب باشد، درخواست می‌شود هر چه زودتر نشریف‌فرما شوند و از مقام سلطنت سرپرستی فرمایند. چنانچه جوابی نرسید، برای جلوگیری از بی‌نظمی و اختلال اگر هیئت دولت صلاح دانست، تصویب نامه صادر شود که مردم خودشان طرز انتخاب شورای سلطنتی را معلوم کنند تا هر وقت اعلیحضرت خواستند در تصمیم خود تجدید نظر فرمایند. نظر این بود که عصر سه‌شنبه ۲۷ [مرداد] جلسه فوق‌العاده هیئت وزیران برای این کار تشکیل شود. چون آقای سفیر کبیر امریکا از مسافرت آمده بودند و ظهر سه‌شنبه برای عصر همان روز وقت ملاقات خواستند، از آقایان وزراء دعوت شد. روز چهارشنبه ۲۸ هم که روز جلسه عادی هیئت وزیران بود آن وقایع پیش آمد و خانه اینجناب بمباران گردید.

اکنون با اجازه دادگاه، به عرض ایرادات خود می‌پردازم.

اظهار ایرادات

یکم - ایرادات به‌یازجویی‌هایی که می‌بایست شده باشد و نشده

این پرونده کامل نیست برای اینکه:

۱) آن دسته افسرانی که شب ۲۵ مردادماه گودنا کرده و عده‌ای را توقیف کرده‌اند، به‌استناد ماده ۱۹۳ قانون مجازات عمومی راجع به توقیف و حبس غیر قانونی باید تحت تعقیب قرار گرفته شده باشند و نشده‌اند.

۲) آن کسانی که صندوق آهنگین مرا باز کرده و هر چه در آن بوده از مال شخصی و دولتی تمام را برده‌اند.

۳) آن عده افسرانی که موظف بودند از شایسته‌ها من و دیگران جلوگیری کنند و نکردند.

۴) آن عده افسرانی که بر خلاف اصل سیزدهم متمم قانون اساسی که می‌گوید: «مسئول و خانه هر کس در حفظ و امان است در هیچ مسکنی فهر نمی‌توان داخل شد مگر به حکم و ترمیمی که قانون مقرر نموده»، در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد با اینکه بلاذفاع بودن نشانه من اعلام شده بود خانه مرا بمباران کردند.

برای توضیح مطلب عرض می‌کنم که در حدود ساعت چهار و نیم بعد از ظهر ۲۸ مرداد آقای سرنیپ فولادوند به نمایندگی از طرف افسران طرفدار شاه برای گرفتن استعفا از اینجناب به‌خانه من آمدند. چون امکان نداشت که اینجناب استعفا بدهم و هدف ملت ایران را از بین ببرم، از آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی دکتر شاپگان، مهندس رضوی، مهندس حسینی، مهندس زیرک‌زاده، و

زیرمان نمنا نمودم اعلامیه‌ای مرقوم و امضا فرموده به آقای سرنسیپ قولادوند بدهند. آن اعلامیه به مضمون ذیل است:

« دکتر محمد مصلف خودشان را نخست‌وزیر قانونی می‌دانند، ولی اکنون که مأمورین انتظامی غیر از این می‌خواهند، ایشان مانند یک فرد بلاوقاف در منزل مسکونی خودشان هستند. از تعرض و تجاوز به منزل معظمله خودداری شود.»

با این حال افسران طرفدار شاه خانه مسکونی مرا به قصد از بین بردن من بشاران کردند. پس از آن چون می‌دانستند اگر از دسته غارتگران نفیوت نشود این بار هم مثل دسته غارتگران روز نهم اسفندماه ۱۳۳۶ که به محض اینکه در داخل خانه من تیره‌هایی شلیک شد فرار کردند، پستی به فرار بگذارند و به غارت خانه من موفق نشوند، لذا غارتگران را در صفت مقدم قرار داده و خود در عقب آنها حرکت نمودند.

سر باران محافظ خانه من نمی‌دانستند که در عقب غارتگران نظامیان هستند. از این نظر که مثل روز نهم اسفند غارتگران را فرار دهند، شلیک کردند و چون غارتگران راهی برای فرار نداشتند و نتوانستند فرار کنند، آنها از جلو و نظامیان از عقب به خانه من هجوم آوردند و هر چه در خانه من و فرزندانم بود، حتی درها و پنجره‌ها را از جا کنده بردند. کسانی که مرتکب این عملیات شدند به جای اینکه تحت تعقیب در آیند، خلعت گرفتند و سر بلند می‌گردند. بنابراین جاسی دارد از آن افسری که در ایام توقیف من در بانسگاه افسران عینک مرا که در اطلاق خوابم بود و برده بودند به من داد، صمیمانه شکر کنم.

در این هنگام اعلام تنفس گردید.

پس از تشکیل دوباره جلسه دکتر مصدق در ادامه سخنان قبلی خود چنین گفت:

ما در صلاحیت سه موضوع داریم:

یکی اینکه: شاه حق عزل مرا به هزار دلیل که می‌آورم نداشت. پس وقتی که شاه حق عزل مرا نداشت آن سه روز بنده نخست‌وزیر بودم (حالا هم می‌گویم نخست‌وزیرم)، با دلایلی که ثابت می‌کنم، بنابراین، محاکمه من در این دادگاه نباید بشود.

ایراد دوم، اینکه بموجب لایحه قانونی، خود محاکم اختصاصی از بین رفت. صریح است که یک آدم کشوری در دادگاه نظامی نباید محاکمه شود. این لایحه به منزله قانون است. یعنی قانونگذار که حق به من داد در آخر ماده واحده‌ای که بمن داد، گفت وقتی لایحه تصویب شد کسی حق تصرف در آن را ندارد مگر خود مجلس.

سوم اینکه: بر طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی باید در محاکمه جرایم سیاسی هیئت منصفه حضور داشته باشد. بموجب همین لایحه قانونی بنده، الان در دادگستری به جرایم مطبوعات و سیاسی با حضور هیئت منصفه رسیدگی می‌شود. حالا بنده وارد می‌شوم در اینکه دستخط شاه چه صورتی داشته است.

ایراد بر عدم صلاحیت

در خصوص ادعای آنکه از طرف تیمار سرتیب آزموده بر علیه اینجنانب تنظیم شده و دادگاه نظامی برای محاکمه تشکیل گردیده است، قطع نظر از هرگونه دفاع از ماهیت اتهام و رد مطالبی که در ادعای نوشته شده است، به جهات ذیل محاکمه اینجنانب در دادگاه نظامی غیر قانونی است:

فصل اول: دادگاهی که می‌تواند به اتهام اینجنانب رسیدگی کند دیوان کشور است
اینجنانب تا موتمی که توفیق نشد بودم، نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی بودم؛ و بعدایلی که ضمن این لایحه ذکر می‌شود اکنون نیز همنه مطابق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی، رسیدگی به تصییرانی که به وزیران نسبت داده می‌شود در صلاحیت مجمع عمومی دیوان عالی کشور است، آن هم مشروط بر اینکه قبلاً مجلس شورای ملی اجازه تعقیب داده باشد. برای اجرای این اصل از قانون اساسی و ترتیب تعقیب و محاکمه وزراء، قانون محاکمه وزراء در سال ۱۳۰۷ به تصویب مجلس شورای ملی رسیده که بموجب ماده اول آن، «هرگاه رئیس‌الوزرا یا وزیری در امور مربوط به شغل و وظیفه خود متهم به ارتکاب جنحه یا جنایتی شود مورد تعقیب مجلس شورای ملی خواهد شد، اعم از اینکه حین تعقیب متصدی شغل وزارت باشد یا نه».

در مورد بعد این قانون، ترتیب رسیدگی مجلس شورای ملی و اجازه تعقیب و احاطه امر به دیوان کشور بیان گردیده است. بنابراین بموجب اصل ۶۹ متمم قانون اساسی و قانون محاکمه وزراء، اگر اتهامی به اینجنانب وارد گردد باید در مجلس شورای ملی مطرح شود. در صورتی که مجلس شورای ملی اجازه تعقیب داد و از اینجنانب سلب مصونیت نمود تعقیب در مرجع صالح یعنی مجمع عمومی دیوان کشور مطرح می‌گردد.

گویا برای فرار از این مشکل بوده است که آقای سرتیب آزموده در ادعای خود سعی کرده‌اند حتی‌المقدور فقط از اقدامات اینجنانب در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ذکر نمایند تا بدین ترتیب جواب ضمنی به این ایراد داده باشند؛ به این قسم که اظهار کنند اینجنانب در ۲۵ مرداد از طرف شاه از مقام نخست‌وزیری عزل شده‌ام و در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد دیگر آن سمت را نداشته و بالتبع به رسیدگی به اتهامات من راجع به اقدامات این چندروزه مربوط به مقام نخست‌وزیریم نبوده و محتاج به اجازه مجلس و در صلاحیت دیوان کشور نیست.

این نظریه به جهات زیر بوجه است:

اولاً: با تمام کوششی که تیمار آزموده برای محدود ساختن ادعای خود به مطالب راجع به روزهای ۲۵ تا ۲۸ مردادماه کرده‌اند، اکثر مطالب و وقایعی که در ادعای نام ذکر شده مشروط به اقدامات اینجنانب در زمان قبل از ۲۵ مرداد می‌باشد؛ و سرتاسر ادعای نام نشان می‌دهد که اتهاماتی را که بمن نسبت داده‌اند مشروط به تمام دوران نخست‌وزیری من است. بهترین شاهد این مطلب همان شروع ادعای نام در بیان اتهام است به این عبارت که «چون رویه و نحوه انجام وظیفه شخص غیر نظامی (ردیف ۱ بالا) - که مقصود اینجنانب هستم - بر اساس متزلزل ساختن قانون اساسی و سست کردن ایمان و اعتقاد مردم به مذهب رسمی کشور یعنی مذهب اسلام و طریقه حقه جعفریه

اثنی عشریه و عدم رعایت قوانین عادی کشور بوده است... اراده ملوکانه تعلق می گیرد که مستهم نامبرده را عزل فرمایند.» تأمل در این بیان و بالخصوص دقت در کلمات «رویه و نحوه انجام وظیفه» و دنباله آن که مقدمه و علت عزل معرفی شده، بطوری ثابت می کند که موضوع اتهام اینجانب رویه و نحوه انجام وظیفه من در تمام دوره نخست وزیری و قبل از ۲۵ مرداد بوده که به قبول نیمیاز موجب عزل من گردیده است.

در قسمت نتیجه تحقیقات و دلایل نوشته شده است که «قبل از اعلام نتیجه تحقیقات و ذکر دلایل اتهام، بی مورد نیست کیفیت دستگاه مسخوف دکتر مصلق و روش او درباره امور کشور به استحضار برسد.»

بدیهی است که این دستگاه به اصطلاح نیمیاز آزموده «مسخوف» در امور کشور از روز ۲۵ مرداد ایجاد و شروع نشده و قبل از آن وجود داشته است. مخصوصاً دنباله این مطلب در ادعای نامه که برای اجتناب از نظریل از نقل آن خودداری می شود، در نهایت صراحت نشان می دهد که موضوع اتهام روش من در تمام دوره نخست وزیری منکی بر دو اصل بوده: وادار ساختن اشخاص به جاسوسی، و اگذار کردن مشاغل حساس و مهم امور کشور به اشخاص بی شخصیت.

دانیال - اگر چه نیمیاز اظهار عقیده نموده اند که اینجانب در روز ۲۵ مرداد از طرف شاه عزل شده ام، ولی به طوری که در ادعای نامه مصرح است، وقتی که در تاریخ ۲۶ شهریور ماه از اینجانب راجع به منظم سؤال شد جواب دادم: «نخست وزیر.» این جواب می رساند که نه فقط در فاصله روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد بلکه حتی هنوز هم خود را نخست وزیر می دانم؛ و بدیهی است که رسیدگی و قضاوت در این مطلب که آیا هنوز نخست وزیرم یا در ۲۵ مردادماه عزل گردیده ام، خیلی بالاتر از حد صلاحیت و اختیار نیمیاز سر تیب آرموده و دادگاه نظامی است که برای محاکمه اینجانب تشکیل شده است. تنها مرجعی که حق رسیدگی و قضاوت در این امر را دارد، مجلس شورای ملی است. بالنتیجه مسلم است که تا مجلس شورای ملی راجع به وضع اینجانب اظهار عقیده نکرده که هنوز نخست وزیرم یا نه، بر فرضی که موضوع اتهام به اقدامات اینجانب منحصر به روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد شود و بر فرضی که تفکیک این اقدامات از اقدامات و روش من تا قبل از ۲۵ مرداد ممکن باشد، باز هیچ محکمه ای نه نظامی و نه عمومی حق تعقیب و محاکمه اینجانب را ندارد. این مطلب نظیر موضوع انانطه در اسپین دادرسی جزایی است که اگر اثبات مجرمیت متوقف بر امری گردد که رسیدگی و قضاوت آن در صلاحیت محکمه حقوق باشد، محکمه جزا باید فرار انانطه بدهد تا آن امر در محکمه حقوقی مورد حکم فرار گیرد.

در اینجا تمام ادعای نامه و اتهامی که به اینجانب نسبت داده اند، منکی بر این ادعاست که من در تاریخ ۲۵ مرداد عزل شده ام، و چون اینجانب خود را معزول ندانسته و نخست وزیر می دانم، پس قبلاً باید به این مطلب رسیدگی شود و رسیدگی به این امر از صلاحیت هر محکمه جزایی خارج و فقط در صلاحیت مجلس شورای ملی است. همین.

ثالثاً - مستند نیمیاز در اینکه اینجانب از ۲۵ مردادماه از مقام نخست وزیر معزول شده ام، فرمانی است که می گویند شاهنشاه در تاریخ ۲۲ مرداد بر عزل من صادر فرموده اند، و در ساعت یک

صبح روز ۲۵ مرداد به وسیله آقای سرهنگ نصیری ابلاغ گردیده است.

علاوه بر خدشنامه‌هایی که به حکایت متن ادعاینامه از حیث تاریخ و خط و امضا و مفاد و طرز ابلاغ به صحت و اصالت فرمان مزبور وارد است که در موقع بازجویی اینجانب به تفصیل گفته و قبل از اظهار ایرادات به عرض دادگاه نیز رسانیده‌ام، آقای سرنسیب از موده هیچ جهت مؤثری در دفع هیچ یک از این خدشها در ادعاینامه نگفته‌اند. علاوه بر این، متن فرمان مزبور در ادعاینامه نقل نشده تا نسبت به مفاد آن بحث گردد. اساساً باید دانست که فرمان پادشاه بر فرض صحت و بر فرض اینکه هیچ گونه خدشه بر آن وارد نباشد، آیا کافی برای عزل نخست‌وزیر از مقام نخست‌وزیری هست یا نه؟

تیسار آزموده در مقدمه ادعاینامه گفته‌اند که: بر طبق اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی بدین شرح: «عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایونی پادشاه است.» اراده ملوکانه تعلق می‌گیرد که متهم نامبرده را (که مقصود اینجانب می‌باشم) عزل فرمایند.

در این بیان معلوم می‌شود که معنای اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی در نظر آقای سرنسیب آزموده این است که پادشاه شخصاً حق دارد وزرا را نصب و یا عزل نماید. و حال آنکه استنباط این معنی از این اصل قانون اساسی درست مانند این است که یک قاضی یا وکیل با قریحه و خوش ذوق بگوید چون طبق قانون ثبت معاملات غیر منقول باید به وسیله سند رسمی باشد، پس صاحب دفتر خانه اسناد رسمی که حق تنظیم سند رسمی را دارد حق دارد شخصاً خانه هر کس را به هر کس بفروشد. واضح است که چنین استنباطی از این ماده قانون ثبت تا چه اندازه مضحک و به‌سزاح نزدیکتر از چند می‌باشد. گرچه مقرر شده که معاملات غیر منقول باید به وسیله سند رسمی باشد، گرچه تنظیم سند رسمی در صلاحیت و اختیار صاحب دفتر اسناد رسمی است، ولی صاحب دفتر هرگز نمی‌تواند شخصاً خانه یکی را به دیگری بفروشد. بلکه دو نفر که مالک خانه و مالک زمین هستند، باید توافق به خرید و فروش کنند تا صاحب دفتر خانه صلاحیتدار بتواند سند رسمی معامله را تنظیم کند.

همچنین است در مورد اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی که گرچه به موجب اصل مزبور عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایونی پادشاه است، گرچه فرمان را پادشاه صادر می‌کند، ولی معنای این اصل آن نیست که شاه می‌تواند خود، وزرا را نصب و یا عزل کند. بلکه مانند همان مثال فوق، وقتی که وزیری از طرف مقامی که حق دارد او را منصوب یا معزول کند منصوب و یا معزول شد، آن وقت شاه به عنوان سند نصب یا سند عزل فرمان نصب یا عزل صادر می‌کند. روشن است که در رژیم مشروطه و طبق قانون اساسی ایران، مقامی که می‌تواند وزرا را منصوب یا معزول کند فقط قوه مقننه و مجلس شورای ملی است. بنابراین معنای اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی این است که وقتی وزرا از طرف مجلس شورای ملی به وسیله رأی اعتماد منصوب و یا به وسیله رأی عدم اعتماد معزول شدند، شاه که عنوان رئیس مملکت را دارد طبق رأی مجلس فرمان نصب یا عزل وزرا را صادر می‌فرمایند.

بدین ترتیب معنایی که تیسار آزموده از اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی نموده‌اند، با آنچه که معنای واقعی این اصل است، و همه از آن می‌فهمند فرق دارد. تیسار سرنسیب آزموده برای تأیید صحت استنباط خود از اصل مزبور و اثبات این که شاه شخصاً حق عزل و نصب وزرا را دارد،

جز نقل همان متن اصل ۴۶ دلیل دیگری ذکر نکرده‌اند. ولی دلایل بسیاری موجود است که هر یک به تنهایی ثابت می‌کند معنای اصل چهارم و ششم متمم قانون اساسی آن طور نیست که تیسار مرتبب آزموده گفته‌اند، بلکه طوری است که اینجانب شرح می‌دهم.

این دلایل عبارت است از:

الف - اصل چهارم و چهارم متمم قانون اساسی که به موجب آن شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است و وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند. هر یک از دو جزء این اصل به تنهایی مثبت این است که نه فقط در مورد عزل و نصب وزرا بلکه در هیچ امری از امور مملکت اعلیٰ حضرت همایونی شخصاً اختیار اقدام و عملی ندارد. زیرا از یک طرف به بداهت عقل و منطقی و به حکم اساسترین اصول حقوقی، هر کس اختیار اقدام به امری و انجام عملی را داشته باشد بایستی نسبت به آن اقدام و عمل مسئول باشد تا عنداللزوم برای خیر و شر و نیک و بد آن مواخذه گردد، والا اگر بنا باشد شاه شخصاً اختیار داشته باشد وزرای مملکت را عزل و نصب کند و به قشون بری و بحری مستقیماً فرمان دهد و بدولت دیگر اعلان جنگ دهد و عقد صلح کند و در عقد صلح حدود مملکت را مثلاً کوچکتر کند و در قبال هیچ یک از این امور مسئول نباشد و ملت و مملکت نتواند مواخذه و پرسشی کنند هیچ فردی نمی‌گوید که چنین سلطنتی مشروطه است بلکه سلطنت مطلقه است، و چنان سلطنت مطلقه که حتی سلطنت آقا محمدخان قاجار و نادرشاه اقتدار هم به این اطلاق و بلاشرطی نبوده است.

پس همین اصل متمم قانون اساسی که شاه را از مسئولیت مبرا دانسته، دلیل قطعی بر این است که به موجب قانون اساسی سلطنت مشروطه ایران، شاه در هیچ یک از امور مملکت شخصاً حق و اختیار اقدام ندارد و به همین علت که اختیار عملی ندارد مسئولیت عملی هم بر عهده او نمی‌باشد. از طرف دیگر جزء دوم اصل مزبور پس از بیان اینکه شخصی پادشاه از مسئولیت مبرا است، مقرر می‌دارد وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند.

حال اگر شخصی شاه در امور مملکت شخصاً حق اقدام داشته باشد باید دید معنای اصل چهارم و چهارم متمم قانون اساسی چه خواهد شد. بدیهی است معنای آن این خواهد بود که شاه حق دارد هر چه می‌خواهد بکند و هیچ مسئولیتی ندارد. ولی وزرا که در اقدام شاه دخالت و اختیاری ندارند مسئول مجلسین هستند و برای اعمال شاه که او بدون مسئولیت حق انجام آن را داشته مورد تعقیب و مجازات قرار می‌گیرند. این درست معنای همان ضرب المثل معروف است که «گنه کرد در سلخ آهنگری» به کاشان زدند گردن مسگری». و برخلاف این اصل اساسی حقوقی است که «لا تضرر و لا یرد» و زور آخری می‌باشد و به موجب آن هیچ کس را نمی‌توان برای گناه دیگری مواخذه و مجازات نمود.

ب - علاوه بر جزء دوم اصل چهارم و چهارم متمم قانون اساسی که قبلاً بحث گردیده، اصل ششم قانون مزبور نیز مقرر می‌دارد که «وزرا مسئول مجلسین هستند...» اصل شصت و یکم آن قانون نیز علاوه بر مسئولیت فردی هر وزیر نسبت به امور وزارتخانه خود، مقرر دانسته که همه وزرا به هیئت اتفاق نیز در کلیات امور در مقابل مجلسین مسئول و ضامن اعمال یکدیگرند.



پس از رسمیت دوباره جلسه، دکتر مصدق به ادامه سخنان خود پرداخت:

و در مقابل این مسئولیت فردی و جمعی که به موجب این اصول برای وزرا در مقابل مجلسین برقرار شده، در مقابل شاه بالعکس هیچ گونه مسئولیتی ندارند و حق دارند او امر کتبی و یا شفاهی شاه را رد نمایند. اصل شصت و چهارم متمم قانون اساسی این مطلب را صریحاً بیان نموده و مقرر داشته «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی و یا کتبی پادشاه را مستسک (مردوم مصمصام السلطنه) بختیاری می‌گفتند: «دستسک») فرار داده سلب مسئولیت از خودشان نمایند. حال اگر شاه شخصاً حق عزل و نصب وزرا را داشته، چگونه مفعول و قابل قبول بود که وزرا در مقابل او هیچ گونه مسئولیتی نداشته باشند و نتوانند به او امر کتبی و شفاهی او استناد کنند و تمام مسئولیت ایشان در مقابل مجلسین باشد؟ علاوه بر این، اصل شصت و پنجم متمم قانون اساسی مقرر داشته که «مجلس شورای ملی یا سنا می‌توانند وزرا را در تحت مؤاخذه و محاکمه درآورند» ولی هیچ اصل قانون اساسی یا متمم آن به شاه حق نداده است که از وزرا مؤاخذه یا آنان را محاکمه کنند. این خود دلیل دیگری بر عدم مسئولیت وزرا در مقابل شاه است و بالنتیجه مبین این امر که شاه در عزل و نصب وزرا شخصاً حق اقدام ندارد. زیرا لازمه حق عزل این است که حق مؤاخذه و بررسی هم داشته باشد.

ج - اصل شصت و چهارم متمم قانون اساسی که فوقاً برای اثبات عدم مسئولیت وزرا در مقابل شاه بدان استناد شد، اهمیت خاصی دارد که به تنهایی مثبت این است که شاه ابداً حق عزل وزرا را ندارد. از این جهت لازم است مجدداً در آن باره بحث نمایم.

به موجب اصولی که قبلاً ذکر کردیم، معلوم است که وزرا در مقابل مجلسین مسئولیت فردی و جمعی دارند. حال اگر شاه فرمان عزل و زبیری را صادر و یا ابلاغ کند و آن وزیر به استناد آن فرمان عزل امور وزارتخانه خود را رها سازد و بعد مورد مؤاخذه مجلس قرار گیرد که چرا وظیفه خود را انجام نداده، آن وزیر نمی‌تواند بگوید که طبق فرمان شاه من معزول شده‌ام و دیگر وزیر نبوده‌ام و مسئولیت نداشته‌ام. چرا؟

برای اینکه اصل شصت و چهارم که قبلاً نقل کرده‌ایم مقرر داشته است: «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.» یکی از همین احکام کتبی پادشاه حکم عزل است که به موجب این اصل وزرا نمی‌توانند آن را مستسک قرار داده خود را معزول بدانند و مسئولیت وزارتی را که به عهده داشته‌اند از خود سلب نمایند. به موجب همین اصل آن وزیر مکلف است حکم عزل را رد کند و مورد عمل قرار ندهد، و الاً از اصل شصت و چهارم تخلف نموده است.

آقای سرتیپ آزموده انهامی را که متوجه اینجانب می‌دانند این است که با وجود دریافت فرمان عزل خود از نخست‌وزیری که شاه صادر فرموده بود، از کار کناره نگرفته و به انجام وظایف نخست‌وزیری ادامه داده‌ام. حال آنکه اکنون روشن شده است که اگر غیر از ایمن کسریه نبودم، می‌بایستی مورد مؤاخذه و محاکمه قرار گیرم. چه قطع نظر از همه خدش‌هایی که به فرمان وارد است،

مسلم است که اینجانب به‌رأی اعضاء مجلس شورای ملی به‌نخست‌وزیری منصوب شده و در مقابل مجلس مسئولیت دارم؛ و مادام که از طرف مجلس شورای ملی با رأی عدم اعتماد معزول نشده و یا استعفا نداده‌ام، در مقابل مجلس مسئول اداره امور کشور می‌باشم. اگر به‌انکای دریاقت فرمان شاه مبنی بر عزل خود از کار کتاره می‌گرفتم و از خود سلب مسئولیت می‌کردم و اداره امور کشور را رها می‌ساختم، می‌بایستی مورد مؤاخذة و محاکمة مجلس شورای ملی قرار گیرم؛ زیرا طبق اصل شخصیت و چهارم، حق نداشته‌ام حکم کتبی شاه را شتمسک فرار داده از خود سلب مسئولیت نمایم. حال معلوم نیست با این همه دلایل قطعی و غیر قابل رد که از متمم قانون اساسی اقامه شده، آیا آقای سرتیب آزموده قبول می‌کند که شاه حق ندارند شخصاً وزراء را عزل فرمایند، یا می‌گویند: «حرف من یکی است و چون از اول ادعا کرده‌ام که شاه حق عزل وزراء را دارند تا آخر بر این عناد می‌مانم؟»

اگر با این همه دلایل، آقای سرتیب آزموده در نظریة خود ثابت و استوار بمانند و باز بگویند شاه حق عزل وزراء را دارد، لااقل بین طرفین موضوع اختلاف است. و به‌شرعی که قبلاً گفته شده، تنها مقامی که می‌تواند در این اختلاف رسیدگی و فضاوت کند مجلس شورای ملی است.

رئیس: یک سؤال برای روشن شدن داغگاه می‌کنم. اظهار داشتید طبق اصل ۶۴ وزراء نمی‌توانند فرمان شاه را شتمسک فرار دهند؟

دکتر مصدق: این جوابش داده شد. حکم قانون این است که دفتر اسناد رسمی باید حکم معامله صادر کند. اما نگفته دفتر اسناد رسمی باید هم در حکم بیاع باشد و هم مشتری. باید مجلس شورای ملی رأی تسامیل به یک نخست‌وزیر بدهد. اگر تشدد مشروطه نیست، نخست‌وزیر می‌تواند قبول کند، می‌تواند نکند. اگر قبول کرد، رسمیت این کار به موجب فرمان شاهنشاه است. اگر این دو مورد انجام نشود، فرمان رسمیت ندارد. تا این نخست‌وزیر استعفا نداده یا استیضاح نشده، نخست‌وزیر است.

ممکن است آقای سرتیب آزموده برای پیدا کردن مغری چنین بگویند که در موقع وجود مجلس شورای ملی، شاه حق عزل و نصب وزراء را ندارند. ولی وقتی که مجلس شورای ملی وجود نداشته باشد، شاه می‌تواند وزراء را عزل کند؛ و در مورد اینجانب، چون در روز ۲۵ مرداد مجلس شورای ملی متعل شده بود، شاه حق عزل داشتند.

ولی این بیان هم تأثیری به نفع ایشان نخواهد داشت، زیرا در تمام اصول قانون اساسی و متمم آن که مربوط به این موضوع است و ما همه را نقل کردیم، هیچ مأخذی برای چنین تفکیکی وجود ندارد. به‌انکای اصول مزبور مسلم است که شاه در هیچ حال، نه در موقع وجود مجلس و نه در دوران انحلال آن، شخصاً حق عزل وزراء را ندارند. به‌علاوه به‌تصریح متن اذعان‌نامه، چگونگی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با صدور فرمان انتخابات دوره هفدهم و بالنتیجه با انحلال مجلس هفدهم موافقت فرموده‌اند و بدین ترتیب مجلس هفدهم وجود داشته و اعلامیه خود اینجانب هم مبنی بر انحلال مجلس هفدهم برابر مراجع به‌آرای عمومی پس از تاریخ صدور و ابلاغ فرمان عزل بوده است، بنابراین مجلس هفدهم وجود داشته و فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی راجع به عزل اینجانب

نافذ نمی باشد.

را بهاً - بموجب قانون اختیاراتی که در ۲۰ مرداد ماه ۱۳۳۶ به تصویب مجلسین و سپس به توشیح شاه رسیده، از طرف قوه مقننه به شخص دکتر محمد مصدق نخست وزیر اختیار داده شده که در ظرف شش ماه لوایح قانونی برای اجرای مواد برنامه خود تنظیم و بموقع اجرا گذارد. سپس بر طبق قانون ۲۰ دی ماه ۱۳۳۶ آن اختیار از طرف مجلس شورای ملی تمدید شده و تمدید آن نیز از طرف شاهنشاه موشح گشته و بمرحله اجرا درآمده است.

بنابر این در تاریخ ۲۵ مرداد ماه هنوز مدت یک سال دوره تمدید اختیارات به پایان نرسیده بوده و حتی تا کنون هم تمام نشده است. بدیهی است که اعلیحضرت نمی توانند فسانون مصوب مجلس شورای ملی را که خود توشیح فرموده اند و اجرا شده نسخ فرمایند. و چون از طرف مجلس هم قانون تمدید اختیارات نسخ نشده و مدت آن هم هنوز باقی است، مسلم است که قانون تمدید اختیارات هنوز معتبر است.

حال باید دانست که نظر آقای سرتیپ آزموده و همکاران ایشان نسبت به عبارت «به شخص دکتر محمد مصدق نخست وزیر» که در قانون اعطای اختیارات ذکر شده چیستند و آیا قید نخست وزیر را معتبر و مأخوذ در موضوع اختیارات می دانند یا نه. اگر این فرض را قبول کنند که قید نخست وزیر مأخوذ در موضوع اختیارات است، به این معنی که اختیارات به شخص دکتر محمد مصدق با قید اینکه نخست وزیر است داده شده و برای یک سال تمدید گردیده، واضح است که لازمه آن این است که قوه مقننه در ضمن قانون اختیارات و تمدید آن نخست وزیری دکتر مصدق را در تمام مدت اختیارات تثبیت کرده و باین نتیجه مدام که دوره اختیارات منقضی نشده بوده، به فقط شاه حق عزل دکتر مصدق را نداشته حتی مجلس شورای ملی هم نمی تواند مستقیماً یا رأی عدم اعتماد را معزول نماید. بلکه چون نخست وزیری من بموجب قانون تمدید اختیارات برای دوره اختیارات تثبیت شده، برای عزل من لازم بوده است که با مدت تمدید اختیارات منقضی شود و با مجلس شورای ملی اولاً قانون تمدید اختیارات را نسخ کند و سپس با رأی عدم اعتماد اینجانب را معزول نماید.

اما اگر بگویند که موضوع اختیارات شخص دکتر محمد مصدق است و قید نخست وزیر مأخوذ در موضوع نیست بلکه یک وصف توضیحی است که بموضوع اضافه گردیده، لازمه اش این است که قبول کنند اختیارات اینجانب تا پایان مدت اختیارات بمرای من باقی است، اگر چه وصف نخست وزیری من در این مدت به وسیله استعفا یا عزل از من سلب شده یا بشود. بنابراین، ولو اینکه ادعا می کنند که اعلیحضرت مرا در ۲۵ مرداد عزل نموده اند، ناچار باید بپذیرند که هنوز اختیارات من برای تهیه و اجرای لوایح قانونی باقی می باشد. در این صورت، چون دستگیری و توقیف من مانع از این است که از اختیارات خود استفاده و قانون تمدید اختیارات را اجرا کنم، عمل مقامات نظامی که با اعمال قدرت رسمی خود مانع اجرای قوانین مملکتی (قانون تمدید اختیارات) شده اند جرم و مشمول ماده ۱۲۹ قانون مجازات عمومی و مستلزم انفصال از خدمت دولت است.

بنا به جهانی که ذکر شد، هر گونه اتهامی که به اینجانب نسبت داده شده یا بشود، مربوط به سمت نخست وزیری و وزارت دفاع ملی من است. بموجب نص قانونی مذکور، قبلاً با پسینی به اطلاع

مجلس شورای ملی برسد تا در صورت تصویب مجلس شورای ملی و سلب مصونیت از من، دیوان عالی کشور مرا تعقیب و محاکمه نماید. مگر اینکه مجلس شورای ملی قبلاً رأی دهد عزل دکتر مصدق در ۲۵ مرداد از طرف شاه صحیح و قانونی بوده، و به اضافه رأی دهد که اتهامات منتسب به من فقط مربوط به زمان بعد از نخست‌وزیری می‌باشد که در این حال نیز به‌جهانی که بعداً ذکر خواهد شد، تعقیب و محاکمه قضیه در صلاحیت معاکم جزایی عمومی است و این محکمه نظامی که برای محاکمه اینجانب تشکیل شده و آقای سرتیپ آزموده صندلی دادستانی آن را اشغال کرده نه قانونی است و نه صلاحیت محاکمه مرا خواهد داشت.

حالا اگر حرف حساب قبول می‌کنید اینها را به‌خود دو نفر قاضی دادگستری بخوانند. اگر جواب دارد جواب دهید. اگر ندارد حرف مرا قبول نمایید. بوالله اگر من از محکومیت بترسم، اگر این مطالب را گفتم برای نیت در تاریخ است. در صورتی که من از کشته شدن هیچ ترسی ندارم.

فصل دوم: تشکیل دادگاه نظامی برای رسیدگی به اتهام من قانونی نیست

تشکیل دادگاه نظامی که برای محاکمه اینجانب ساخته‌اند، برخلاف قانون است و دارای عنوان و حیثیت یک دادگاه نظامی قانونی نمی‌باشد. همچنین آقای سرتیپ آزموده که بر علیه من ادهانامه صادر نموده و در ذیل ادهانامه به‌عنوان دادستان ارتش امضا کرده، دارای سمت قانونی نیست. نه آقای سرتیپ آزموده دادستان ارتش است و نه اصلاً چنین سمت و عنوانی در تشکیلات قضایی ارتش وجود دارد. زیرا بر طبق لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش که بمسئولیت قانون تصدیق اختیارات مصوب ۳۰ دی ماه ۱۳۳۱ اینجانب در تاریخ ۳۲/۱/۱۶ و ۳۲/۱/۳۱ و ۳۲/۲/۱۴ برای سازمان قضایی ارتش و وظایف آن تصویب و اجرا گردیده، و در تاریخ ۳۲/۲/۲۰ به‌شماره ۳۸۵۸ بمجلس شورای ملی تقدیم و به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده است. کتاب اول از قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب دی ماه ۱۳۱۸ در سازمان دادستانی ارتش و دادگاههای نظامی و هر قسمت دیگر از آن که متافی با مقررات آن لایحه قانونی است نسخ گردیده است و با وضع مقررات جدید، اینجانب سازمان قضایی ارتش را از آن صورت سابق که در لفظ صحبت از دادگاه و قاضی و قضاوت بود ولی در عمل جز مأمورینی بکلی بیخبر از قانون و قضاوت و فقط مطیع محض و آلت بلااراده ستاد ارتش برای دوسیه ساختن و محکوم نمودن افراد مورد نظر چیزی دیگری نبودند بیرون آورده و با تثبیت معاکم نظامی و پیش‌بینی شرایط علمی و عملی قضاوت و تأمین لوازم استقلال و بیطرفی آنان تا حدی که در محیط فعلی نظام ایران امکان داشته سازمان قضایی ارتش را از اسم بلاسمی و لفظ بلامعنی بودن خارج ساخت و به آن معنی و حقیقت داد. چنانکه در ماده ۳۱ لایحه قانونی مقرر گشته که دادگاه نظامی تشکیل و ثابت باشد در ماده ۴۱ و ۴۲ آن لایحه قانونی، داشتن لیسانس یا دکترای حقوق و یا دیپلم کلاس عالی قضایی برای قضات و دادستانها و بازرسان نظامی شرط گردیده؛ ماده ۲ آن لایحه به‌گلبه قضات و بازرسان ارتش در اظهار عقیده قضایی استقلال و آزادی بخشیده؛ و برای تأمین این آزادی و استقلال ماده ۳ لایحه کلیه قضات دادگاههای ارتش را ثابت و غیرقابل تغییر قرار داده. و بالاخره برای اینکه مقامات عالی‌رتبه ارتش نتوانند یک قاضی دادگاه

نظامی را به جرم استقلال در اظهار عقیده و مقاومت در قبال فشار و اعمال نفوذ مانند سرهنگ بزرگ امید و امثال او به محکمه بکشند و بزنداند بپردازند. ماده ۴ لایحه قانونی برای قضات نظامی مصوبیت از تعقیب قابل گشته و مقرر داشته تعقیب کیفری کارمندان قضایی ارتش بدون سلب مصوبیت قضایی آنان از طرف دادگاه عالی انتظامی ارتش ممکن نخواهد بود.

اینجانب بر اساس این اصلاحات که یکی از افتخارات دوره زمامداری من است، سازمان قضایی سابق ارتش را که در حقیقت یک ذابره از رکن دوم ستاد ارتش بود منحل کرده سازمان جدید را از دادگاهها و دانسرها بر طبق مقررات لایحه قانونی تشکیل نمود و قضات و دادستانها را هم که از همان زمان تشکیل به کار و انجام وظیفه پرداختند، طبق شرایط لازمه انتخاب و منصوب کرد. اکنون کسانی که در ۲۸ مرداد ماه با تشبیه به زور و اسلحه ارتش بر علیه حکومت اینجانب طغیان کرده و برای توجیه و دفاع از طغیان خود محاکمه و محکومیت بر لازم می دانند و در عین حال بخوبی می دانند که این منظور و مقصود در هیچ محکمه قانونی ممکن الحصول نیست، در دنباله و تکمیل آن طغیان مسلح کلیه محاکم نظامی قانونی را که بر طبق لایحه دادرسی و کیفر ارتش و بنا صدور فرمانهای لازمه از طرف شاه تشکیل شده بود عملاً تعطیل نموده چند نفری از گسان و همدستان خود را جمع کرده به یکی عنوان دادستان ارتش داده اند و دیگران را هم هیئت دادگاه و دیوان حرب نامیده اند. با اعلاننامه چنین دادستانی می خواهند در چنین دادگاهی سرا محاکمه و محکوم نمایند. این درست شبیه این است که مدعی دست راست خود را قاضی و دست چپ خود را دادستان نامد و به این بگوید بگیر و به آن بگوید بکش و بعد دل خوش کند که بر خصم خود از راه قانون و محاکمه ظفر یافته است.

بالجمله دادگاهی که برای محاکمه من تشکیل شده، مطابق با مقررات لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش مورخ ۳۲/۱/۱۶ که از طرف اینجانب تصویب و اجرا شده نمی باشد، نه تشکیل دادگاه بر طبق شرایط مقرر در آن لایحه است و نه قضات آن دارای شرایطی هستند که در آن لایحه برای قضات نظامی لازم شمرده شده است.

همچنین درباره آقای سرتیب آزموه که به عنوان دادستان ارتش اعلاننامه را امضا کرده اند، علاوه بر اینکه ایشان دادستان ارتش نیستند، اصلاً عنوان دادستان ارتش دیگر وجود ندارد. زیرا طبق لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش، اساساً دستگاه دادستانی ارتش که در قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۶۸ یک دستگاه مخصوص و جداگانه از دادستانهای دیوانهای حرب و مافوق آنها بود، بکلی حذف شده و فقط دادستانان نظامی هستند که در معیت هر دادگاه نظامی وظایف دادستانی را انجام می دهند. عمده وظایفی که در قانون سابق در عهده دادستان ارتش بود، در لایحه مصوبه از طرف اینجانب به عهده دادگاه عالی انتظامی ارتش و دادستان دادگاه عالی انتظامی قرار داده شده است.

ما خود می دانیم که انگای مقامات ارتشی در تعطیل سازمان قضایی و محاکم قانونی ارتش که بر طبق لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش تأسیس و برقرار شده و در تشکیل دادگاه غیر قانونی فعلی و نصب آقای سرتیب آزموه به سمتی که دیگر وجود ندارد، تصویرنامه هیئت وزیران فعلی

بمشاوره ۱۸۸۸۲ مورخ ۱۳۳۲/۶/۱۵ می‌باشد.

اکنون برای اینکه بغوی بتوانیم درباره این تصویب‌نامه و نتیجه‌ای که از آن در تعطیل سازمان قضایی قانونی ارتش گرفته شده بحث نماییم، لازم است مقتضاً متن تصویب‌نامه را در اینجا نقل کنیم. متن تصویب‌نامه مزبور به‌طوری که به‌دست ما رسیده به‌قرار ذیل است:

تصویب‌نامه ۳۲/۶/۱۵/۱۸۸۸۲

وزارت دادگستری

«هیئت وزیران در جلسه مورخ ۳۲/۶/۱۴ با توجه به گزارش — و اینکه اختیار قانونی نخست‌وزیر سابق در حدود تصویب لوایح قانونی در مورد وزارت جنگ و ادارات تابعه آن منحصر به اصلاح قوانین استخدامی لشکری بوده و جز در این مورد تصدیقات نخست‌وزیر سابق قانونی شناخته نمی‌شود، مقرر می‌دارد از اجرای لوایحی که در مورد وزارت جنگ به‌امضای نخست‌وزیر سابق رسیده جز آنچه که مربوط به اصلاح قوانین استخدامی است، خودداری نمایند. تصویب‌نامه در دفتر نخست‌وزیر است.»

به‌طوری که ملاحظه می‌شود در تاریخ ۴ شهریور، یعنی درست یک هفته پس از ۲۸ مرداد، با توجه به گزارش مقامی که در تصویب‌نامه مجهول است (و شاید اصلاً وجود نداشته و قبلاً تصویب‌نامه را تصویب کرده‌اند تا بعداً یک مقامی چنین گزارشی تهیه کند و هنوز نگردیده است)، هیئت وزیران فعلی تشخیص داده‌اند که اختیارات قانونی من در مورد وزارت جنگ منحصر به اصلاح قوانین استخدامی لشکری بوده؛ و تصویب نموده‌اند که از اجرای لوایحی که در مورد وزارت جنگ به‌امضای من رسیده جز آنچه که مربوط به اصلاح قوانین استخدامی است، خودداری نمایند به‌دنبال این تصویب‌نامه، مقامات ارتشی به‌این عنوان که لایحه دادرسی و کیفر ارتش که اینجانب تصویب نموده‌ام لایحه‌ای است در مورد وزارت جنگ که مربوط به اصلاح قوانین استخدامی نیست، سازمان جدید قضایی ارتش را که برطبق آن لایحه ایجاد شده بود تعطیل نموده و سازمان شُرَب‌البهود فعلی را که هیچ‌گونه معنای قانونی ندارد فقط و منحصرأ برای اینکه مرا به‌نحو دلخواه و حسب‌الامر محاکمه و محکوم نمایند، ایجاد نموده‌اند.

حال باید دید این تصویب‌نامه تا چه اندازه معتبر است و آیا می‌توانسته است مجوز تعطیل سازمان جدید قضایی ارتش که برطبق لایحه قانونی تشکیل شده بود گردد یا نه؟ در این باره ذکر مطالب ذیل لازم است:

ساعت ۸/۲۰ تنفس داده شد.

بعد از تنفس دکتر مصدق به‌سخن خود چنین ادامه داد:

اولاً — قانونی بودن عنوان و سمت هیئتی که به‌نام هیئت وزیران فعلی امور سلطنت را قبضه کرده‌اند، مورد نزاع و اختلاف است. زیرا به‌شرح دلایلی که به‌انکای اصول قانون اساسی در قسمت

اول این لایحه بیان شده است. عزل من از مقام نخست‌وزیری اعتبار قانونی ندارد و هیئت وزیران من دولت قانونی ایران می‌باشند.

فانها - در حاکم قانون اعطای اختیارات ششماهه مصوب مرداد ۱۳۳۱ که به موجب قانون تمدید مدت اختیارات مصوب دی ماه ۱۳۳۱ برای مدت یک سال دیگر تمدید شده، مُصرَح است که پس از تقدیم لوایح قانونی بمجلس وقتا موقتی که تکلیف آنها در مجلسین معین نشده است لازم الاجرا می‌باشند.

بنابراین در مورد لوایح قانونی اینجانب اگر هم اصلاً ممکن بوده است در فاصله بین تصویب و تقدیم آنها بمجلس درباره تطبیق آنها با حدود قانونی اختیارات من بحث کرد. پس از تقدیم آنها به مجلس دیگر مجالی برای این بحث باقی نیست. زیرا به حکم قسمت اخیر قانون اختیارات، لوایح پس از تقدیم به مجلس مادام که تکلیف آنها از طرف مجلسین معین نشده لازم الاجرا می‌باشند. بالتبع در مورد لوایحی که بمجلس تقدیم شده، نه هیئت وزیران (ولو قانونی فرض شود) که اصلاً صلاحیت این تطبیق و تشخیص را ندارد و نه محاکم دادگستری که اصلاً حق این تطبیق را دارند دیگر نمی‌توانند درباره تطبیق آنها با حدود اختیارات اظهار نظر کنند. بلکه فقط مجلس شورای ملی است که باید تکلیف آنها را معین کند و ناموقتی که تکلیف آنها را معلوم نکرده، لازم الاجرا می‌باشد. به عبارت دیگر، نسبت به لوایح قانونی که اینجانب به استناد قوانین اختیارات تصویب و بموقع اجرا گذارده‌ام، دو مرحله موجود است: یکی از تاریخ تصویب لایحه تا تقدیم آن بمجلس شورای ملی؛ و دیگر از تاریخ تقدیم بمجلس تا وقتی که تکلیف آن از طرف مجلس معین شود.

در مرحله اول، اعتبار لایحه قانونی صرفاً به واسطه اختیاری است که اینجانب به موجب قوانین اختیارات برای تصویب لوایح در حدود اختیارات خود دارم. به این جهت، در این مرحله محاکم قضایی (فقط محاکم قضایی و نه هیئت وزیران) اصولاً می‌توانند در تطبیق یک لایحه قانونی با حدود اختیارات اظهار نظر نمایند.

اما در مرحله دوم، یعنی پس از تقدیم لوایح بمجلس شورای ملی، اعتبار آنها نه تنها از نظر این است که اینجانب در حدود اختیارات خود آنها را امضا کرده‌ام، بلکه علاوه بر این از جهت این است که به موجب همان قانون اختیارات، پس از تقدیم بمجلس تا تکلیف آنها از طرف مجلس معین نشده لازم الاجرا است؛ و در این حال فقط مجلس شورای ملی است که می‌تواند تضاد کند لوایح مزبوره در حدود اختیارات است یا نه، و بالاخره با تصویب یا رد آنها، تکلیف آنها را معین نماید.

به این ترتیب روشن است که تصویب هیئت وزیران (بر فرض که این هیئت وزیران قانونی باشد) درباره تطبیق لوایح قانونی من با حدود اختیارات من و دستور خودداری از اجرای بعضی از آنها که مدعی شده‌اند خارج از حدود اختیارات است. به طور کلی نسبت به همه لوایح و بالخصوص نسبت به لوایحی که بمجلس تقدیم شده ناصحیح و غیر محتمل و در حکم صدور دستور برای جلوگیری از اجرای قانون است. زیرا به موجب قانون اختیارات، لوایح مزبور پس از تقدیم بمجلس لازم الاجرا است؛ و صدور دستور بر جلوگیری از اجرای آنها صرفاً جلوگیری از اجرای این قسمت از قانون اختیارات است که لوایح مزبوره را پس از تقدیم بمجلس لازم الاجرا دانسته، بدین

است که چنین دستوری از هر مقامی که باشد، ولو به صورت تصویب‌نامه هیئت وزیران، قابل اعتنا و اطاعت نیست و کان لم یکن می‌باشد.

فالباقی — اینکه در متن تصویب‌نامه ذکر شده که اختیارات من در مورد وزارت جنگ منحصر به اصلاح قوانین استخدامی لشکری بوده، صحیح نیست، زیرا در فقره پنجم از لایحه اختیارات مصوب مرداد ماه ۱۳۳۶ که عیناً نقل می‌شود:

اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری، اختیار اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری داده شده؛ و بدیهی است مفهوم سازمانهای اداری عام است و شامل کلیه دستگاه اداری و تشکیلات مملکت از جمله دستگاه قضایی و لشکری می‌گردد. بدین ترتیب هر چند که تصویب لایحه دادرسی و کیفر ارتش از طرف اینجانب نه به استناد فقره پنجم از قانون اختیارات بلکه به شرحی که بعداً گفته خواهد شد به استناد فقره دیگری از آن قانون است. بسیار روشن است که حدود اختیارات من در مورد وزارت جنگ منحصر به اصلاح قوانین استخدامی ارتش نبوده و شامل اصلاح کلیه سازمانهای اداری و لشکری نیز می‌باشد؛ و مطلبی که در تصویب‌نامه مذکور مبنا قرار داده شده، ناصحیح و برخلاف واقع است.

راهبها — موضوع تصویب‌نامه و مطلبی که در آن تصویب شده مبهم و غیر مشخص است. زیرا به طور کلی و عام گفته شده است از اجرای لوایحی که در مورد وزارت جنگ به امضا رسیده جز آنچه مربوط به اصلاح قوانین استخدامی است، خودداری نمایند. ولی به هیچ وجه معین نشده است کدام لوایح به نظر این هیئت وزیران فرضی مربوط به وزارت جنگ و خارج از اصلاح قوانین استخدامی است که باید از اجرای آن خودداری نمود؛ و بسیار واضح است که مقامات ارتشی و ادارات مختلفه وزارت جنگ نمی‌توانند خود مشخص چنین موضوعی فرض شوند. الا با امکان فرض اینکه یک اداره لایحه را مربوط به وزارت جنگ بدانند و اداره دیگر ندانند؛ یا یک اداره آن را مربوط به اصلاح قوانین استخدامی بدانند و دیگری ندانند. هر چه مرجعی ایجاد می‌شود که قابل وصف نخواهد بود.

با این بیان واضح می‌شود که در هر حال مقامات ارتشی نمی‌توانستند تصویب‌نامه کذایی را دستاویز فرار داده خود مشخص موضوع گردانند؛ و لایحه دادرسی و کیفر ارتش را چون کلمه «ارتش» در آن دیده شده عوامانه مربوط به وزارت جنگ بدانند؛ و تمام سازمان قضایی جدید ارتش را که با احکام و فرامین مرتب تشکیل شده و مدنی مشغول کار بوده است تعطیل نمایند.

در اینجا بیفایده نیست که برای مقیاس دقت و توجه هیئت وزیران فرضی در امور مملکت، این نکته را هم بگوئیم که در تصویب‌نامه صحبت از لوایح مربوط به وزارت جنگ است؛ در صورتی که همه می‌دانیم اکنون مدنی است که وزارت جنگ دیگر وجود ندارد و وزارت دفاع ملی جانشین آن شده است. مگر بگوئیم که جنگاوران دلیر نظامی پس از جنگی که در ۲۸ مرداد در خیابان کاخ کردند، چون در این جنگ حمله و تعرض داشتند نه دفاع، و برایشان معلوم شد که ارتش شاهنشاهی از این پس شایسته هر گونه حمله و تعرض می‌باشد، بهتر چنان دانستند که مجدداً نام وزارت دفاع ملی را به وزارت جنگ برگردانند.

فخاصاً - به طوری که در قسمت ثالث ذکر شد و شرح آن به اینجا موکول شد. امضا و اجرای لایحه دادرسی و کیفر ارتش از طرف اینجانب اساساً به استناد فقره پنجم از قانون اختیارات راجع به اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدامی لشکری نبوده تا بهر فرض و تقدیر بتوانند به استناد تصویبنامه مورد بحث از اجرای آن جلوگیری نمایند. بلکه تصویب لایحه مزبور و تفسیر سازمان قضایی ارتش و لوایح دیگری که راجع به صلاحیت محاکم نظامی و از جمله لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی مورخ ۳۱/۶/۲۹ به تصویب رسیده. همه اینها به استناد فقره هفتم از قانون اختیارات راجع به اصلاح قوانین دادگستری است که عیناً نقل می شود:

۷۵ - اصلاح قوانین دادگستری. - چه آنکه دادگستری به طور مطلق و به معنای اعم اختصاص به محاکم عمومی که از حیث امور اداری تابع وزارت دادگستری هستند ندارد، بلکه شامل کلیه محاکم عمومی و اختصاصی و هیئتهای مختلف دیگری که بهر شکل و صورت قضات و محاکمه می کنند می شود. خواه این محاکم و هیئتها در وزارت دادگستری تشکیل شود یا در هر وزارت دیگر از قبیل وزارت دفاع ملی یا وزارت دارایی یا وزارت کشور.

بالجمله کلیه قوانین مربوط به حقوق مدنی و حقوق جزایی و کلیه دستگاهها و تشکیلاتی که بهر اسم و در هر جا این قوانین را اعمال و اجرا می نمایند و بهر شکل و صورتی که محاکمه و حکم می کنند، مجموعاً قوانین و دستگاه دادگستری را تشکیل می دهند. بر طبق مقررات اصول متمم قانون اساسی، در قوای ثلاثه سلطنت اقتدار محاکمات (اصول ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ متمم قانون اساسی) اصولاً و اساساً مربوط به محاکم عمومی دادگستری است. مگر اینکه به موجب قانون مخصوص مرجع دیگری معین شده باشد. بدیهی است چنین قانون مخصوصی خود مربوط به قوانین دادگستری می باشد. زیرا از یک طرف مربوط به اقتدار محاکمات و محاکمه و قضات است و از طرف دیگر در حدود اختیارات محاکم عمومی تغییر می دهد و تصرف می نماید.

با این شرح و بیان، ما یقین داریم که هر کس اندک آشنایی با مفاهیم حقوقی و قضایی داشته باشد، دیگر تردید نخواهد کرد که قانون دادرسی و کیفر ارتش جزء قوانین دادگستری به معنای اعم است نه جزء قوانین مربوط به وزارت جنگ. ولی اگر آقای سرتیپ آزموده و همکاران ارتشی ایشان باز نتوانند خود را قانع سازند، ناچاریم برای اقناع این دسته دلایل ذیل را هم بر توضیحات فوق علاوه نماییم:

الف - به موجب ردیف ۴۱ فهرست رسمی طرحها و لوایح معرفی در کمیسیونهای دوره هفتم مجلس شورای ملی تا تاریخ ۱۳۳۲/۳/۲۰ که به شماره ۳۳۷ از طرف اداره مطبوعات و اطلاعات مجلس شورای ملی چاپ و منتشر شده، لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش که از طرف اینجانب به شماره ۳۸۵۸ در تاریخ ۳۲/۲/۲۰ به مجلس شورای ملی تقدیم شده برای رسیدگی و تعیین تکلیف به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده و در تاریخ ۳۲/۳/۳۰ به اداره کمیسیونها رسیده است. همچنین به موجب ردیف ۱۷ فهرست مزبور، لایحه حذف محاکم اختصاصی نیز که به شماره ۳۹۵۹۶ در تاریخ ۳۱/۱/۱۸ به مجلس شورای ملی تقدیم شده، به کمیسیون دادگستری ارجاع گردیده و در تاریخ ۲۲/۱/۲۹ به اداره کمیسیونها رسیده است. حال اگر لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش و

لوايح ديگر از اين قبيل، مثل لايحه حذف محاکم اختصاصي، مربوط به قوانين دادگستري نبوده و آن طور که آقای سرتیپ، آموزده و همکاران ارثسي ايشان خيال کرده‌اند مربوط به وزارت دفاع ملي يا به قول تصويبنامه مربوط به وزارت جنگ بود، پس چرا مجلس شوراي ملي آنها را براي رسيدگي و تعيين تکليف به کميسيون دادگستري فرستاده در صورتي که مي‌بايست به کميسيون دفاع ملي يا جنگ بفرستاد؟

قطعاً اين اندازه جرئت و جسارت دارند که بگويند مجلس هفدهم فصولي کرده که اين لوايح را به کميسيون دادگستري فرستاده و مي‌بايست به کميسيون جنگ فرستاده باشند چون به اين ترتيب معلوم است که با اين دليل اقتناع نخواهند، شد دلایل بعدي را هم براي ايشان می‌آورم.

ب - قانون دادرسي و کيفر ارثسي مصوب ۴ دی ماه ۱۳۱۸ که کتاب اول آن به موجب لايحه قانوني اينجانب نسخ شده و آقای سرتیپ آموزده اين نسخ را قبول ندادند و به عقیده ايشان و دادگاهي که ساخته‌اند قانوني است که هم اکنون تمام مواد آن معتبر و لازم‌الاجراست و به اتکالی اين قانون است که آقای سرتیپ آموزده ادعای دادستاني ارثسي دارند و بر طبق ماده ۳۱۷ همین قانون است که در ادعاینامه خود براي من درخواست حکم اعدام نموده است، اکنون بايد ملاحظه کرد و دید که کيفيت تصويب اين قانون در سال ۱۳۱۸ يعني در دوره شاه سابق که قطعاً مجلس آن وقت ني‌توانسته است مانند مجلس هفدهم فصولي کند چه بوده است.

در تاريخ ۲۷ آبان ماه ۱۳۱۸، قانوني تحت عنوان «قانون اجرائي لوايح قانوني وزارت دادگستري پس از تصويب کميسيون دادگستري» از طرف مجلس شوراي ملي تصويب شده که متن آن به قرار زير است:

«ماده واحده: وزارت دادگستري مجاز است لوايح قانوني که به مجلس شوراي ملي پيشنهاده مي‌نمايد پس از تصويب کميسيون ففلي قوانين دادگستري به مرفع اجرا گذارده، و پس از آزمايش آنها در عمل نوافسي را که ضمن جريان ممکن است معلوم شود رفع و قوانين مزبوره را تکميل نموده ثانياً براي تصويب مجلس شوراي ملي پيشنهاده نمايد. لوايح مزبور در کميسيون مطرح و پس از شور اول چاپ و توزيع خواهد شد تا نمايندگان نظريات خود را در موضوع لايحه در ظرف هشت روز از تاريخ توزيع به کميسيون بدهند و شور دوم پس از انقضای هشت روز به عمل آيد.»

در ساعت ۹/۳۰ بعد از ظهر، در حالیکه دکتر مصدق مشغول فراست صفحه چهاردهم لايحه ۲۶ صفحه‌اي خود بود رئيس دادگاه، سرلشکر مقبلي، پايان سومين جلسه دادرسي را اعلام کرد و ادامه محاکمه به روز چهارشنبه ۲۰ آبان موکول گرديد.

حواشي

(۱) در جلسه گذشته، جلسه دوم، در نتيجه يگومنگرهايي که بين رئيس دادگاه و دکتر مصدق در گرفت، جريان دادرسي قطع گرديد. غالب آن بود که دکتر مصدق به رئيس دادگاه گفت: «شما لايحه دفاعيه مرا خوانده‌ايد و مانع اظهارات من مي‌شويد.»

این امر سبب شد که دنباله جلسه دوم در بعد از ظهر دوشنبه ۱۸ آبان تشکیل نگردد زیرا دکتر مصدق در خواندن لایحه ۲۵ صفحه‌ای خود در روز صلاحیت دادگاه با فشاری می‌کرد و رئیس دادگاه که به اعتقاد دکتر مصدق من لایحه را در اختیار دانست مُصر بود که دکتر مصدق سرماً در مورد صلاحیت صحبت کند. در نتیجه محاکمه پیشرفتی نداشت.

برای حل این مشکل به چاره‌جویی پرداختند و دستگاه تصمیم گرفت که با وادار کردن من به‌مختصر صحبتی دربارۀ عدم صلاحیت دادگاه، دکتر مصدق را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد و سپس دادگاه با اعلام رأی در مورد صالح بودن خود وارد رسیدگی به ماهیت دعوی شود. لذا این دو با تلفن به منزل پدر همسر که در آن وقت در آنجا سکونت داشتیم (تلفن ۶-۲۷۸۰) تماس گرفتند و مرا برای ساعت ۷ بعد از ظهر در هوای سرد و تاریک به وسیلهٔ دربان به ستاد ارتش احضار کردند. حاضرین در جلسه عبارت بودند از سرنایب دیپسی (معاون اول ستاد ارتش)، سرنایب حسن اخوی (معاون دوم ستاد ارتش)، سرنایب هوایی حبیبی (رئیس هواپیمایی ارتش) و سرهنگ خانسی (افسر نیروی هوایی که در روز ۲۵ مرداد ۳۲، محمدنادر خلیبانی هواپیمای شاد بود و با وی به‌ضداد رفته بود).

سرنایب اخوی مرا مخاطب قرار داد و اظهار داشت: دکتر مصدق می‌خواهد به‌طرفی که شده جریان محاکمه را به تأخیر اندازد؛ کما اینکه دکتر بلانی نیز در جریان محاکمه سال ۱۳۲۸، در آخرین جلسه دادگاه و کلای خود را عزل کرده تا محاکمه به‌طور اتیجا بدو سرورگسی ایجاد شود. دکتر مصدق نیز می‌خواهد با اعمال غیرعادی نظم دادگاه را بهم بزند شما وکیل دادگاه هستید. حالا که او نمی‌خواهد دفاع کند دادگاه برای دفاع به‌تایم خطاب می‌کند شما دفاع کنید.

جواب دادم: «به‌طوری که حاضرین در روز در دادگاه دیدند، دکتر مصدق نسبت به من ابراز عدم اعتقاد کرد و گفت که لایحهٔ دفاعیه را به دادگاه دادیم اما در سینهٔ لایحهٔ دفاعیه را از من گرفت و در داخل کیف خود گذاشت و گفت: تو وکیل دادگاه هستی، وکیل من نیستی! حالا من چیزی ندارم که دفاع کنم. به‌اضافه من چندبار اعلام استعفا کردم که مورد قبول قرار نگرفت. در این صورت چگونه می‌توانم اظهاراتی بکنم و اصولاً چه اظهاراتی بکنم؟»

نیم‌ساعت اخوی گفت: «اگر تو دفاع نکنی، محظوم می‌شود که مصدقی هستی و برای آینهٔ خدمتی شما خوب نیستی. پنج سطر کلیاتی بگو و غال لقبی را بکن.» در این بین سرنایب هوایی حبیبی که متعجب بود دکتر مصدق بود، برای خودتمییرینی اظهار داشت: «اگر لقب مصدق را بکنند بهتر است تا اینکه فردا بکشند.»

سرهنگ هوایی طائی هیچ نگفت. ای بسا انتصاب او با خانوادۀ امامی و ظهیر الاسلام و مصدق مانع اظهار نظر او شده باشد. اظهارات بعدی ملید واقع نشد و ساعت ۸ بعد از ظهر به منزل مراجعت کردم.

صبح روز شنبه ۱۹ آبان ۱۳۳۲ که روز مومنین جلسه بود، بر حسب معمول قبل از تشکیل جلسهٔ دادگاه به‌مجلس زندان دکتر مصدق رفتم و جریان شب گذشته را تعام و کمالی با نهایت سادگی برای او تعریف کردم. متوجه جریان شد ولی از من نپرسید که در مقابل سؤالات رئیس دادگاه چه خواهی کرده و مثل سایر کارهای مشترک در مورد اینکه چه عملی انجام دهم، مشاوره‌ای صورت نگرفت. مطابق معمول نزدیک ساعت تشکیل جلسه به اتفاق مراقبین به دادگاه رفتیم. پس از مدت کوتاهی، هیئت داوران و سرنایب آزموده وارد شدند.

بریان جملهٔ «پرسوخته باشی اگر حرف بزنی» در این جلسه دادگاه، تصمیم آنی دکتر مصدق بود تا خود را از لفظ ننگنا خلاص کند و پس از اودار به‌سکوت و با احتیاطاً ابراز عکس‌المصطل شدید بنماید؛ اینها دیگر محاسبات خود او بود البته دستگاه نیز با این نقشه خود را موافق تصور می‌کرد. ۱۲ قبلاً دربارهٔ اجرای معروف به «پرسوخته باشی اگر حرف بزنی» مختصراً توضیح داده شد. توضیح اضافی اینکه می‌خواستند با وادار کردن این جانب به دفاع و جلوگیری از دفاع دکتر مصدق، اظهارات مرا ملامت عمل قرار داده سر و ته قضیه را هم بیاورند و با اعلام ختم رسیدگی در مورد صلاحیت، اعلام صلاحیت کنند. دکتر مصدق هم علاوه بر اینکه با تمام وجود زیر بار نمی‌رفته، می‌خواست لایحهٔ مربوط به روز صلاحیت را قرائت کند (بعقول خودش نه برای دادگاه بلکه برای ملت ایران و انعکاس آن در جهان).

چنانکه قبلاً گفتیم، دکتر مصدق از من تمییرید که در صورت اظهار چه عکس‌المصطل نشان خواهیم داد. به‌شهادت صورت جلسهٔ دادگاه، در قیال اظهار رئیس دادگاه و بر وغم نکر از اظهار استنادیم و هیچ نگفتیم. برای این سکوت کردم که می‌خواستیم حق دفاع موکل خود را به‌همال نکنیم. آن هم در آن دادگاه غیر قانونی. دکتر مصدق هم با اعتراض و اظهار اینکه «هر جا آب هست نیم حرام است» و «تا من خودم هستم وکیل نمی‌تواند صحبت کند» یا اشاره به طرف من که مات و گیج ولی معصم باشی مانده و زیر بار اظهار رئیس دادگاه رفته بودم. عبارت تاریخی بر «پرسوخته باشی اگر حرف بزنی» را ادا کرد. این آخرین تهری بود که دکتر مصدق رها کرد (هر چه یاد باد!) و از سه حال خارج نبود:

اول اینکه با من علی‌الظاهر قحش را که واقعا قحش هم نبود، زیرا پدرم نرسوخته بود و با شرط «اگر» هم گفته شده بود؛ با پاسخ و یکی جواب می‌دادم و جگر آزمودم و دادگاه و هیئت محاکمه حال می‌آمد.

درم اینکه به‌نظر دادگاه تمکین می‌کردم و جرئت و برنی می‌گفتم که مناسب مجلس بود و با عظمت مرگم جور می‌آمد، که در این صورت نیز عوامل دادگاه خوشحال می‌شدند و موافق مراد آنان بود.

سوم اینکه در سکوت خودم پانی می‌ماندم که مطلوب دادگاه و آنان مرده نبود، ولی موجب رضایت دکتر مصدق فراهم می‌آمد. تقریباً حساسترین لحظه در طول مدت دادگاههای پندی و نجدید نظر حسین بود. در اصطلاح هیئت که می‌گویند «دستار روز امتحان را تیاورد که گوهر و ذات هر کس ظاهر می‌گردد.» از نفضل الهی بود که مهر سکوتم نشکست و حیثیت خود و خانواده‌ام با حرکت و با سخنی غیرعادی لگه‌دار نشد. سپس طدای را که از یونان آزمایش روسفید درآیدم.

به‌هالت غیرعادی و غیرمنظوره بودن حادثه، عکسهای دکتر مصدق به‌تنگام نانی من و ذکر جمله معروف به‌طرز چالب و بی‌سابقه‌ای در نسام جراید و مجلات داخلی منعکس شد و هر یک بر حسب طبع و ذوق نظر خاص خود بر آن پیرایه‌ها بستند و نوشتند. حتی این موضوع در هیئت دولت زاهدی هم مطرح شد. در کتبه‌ها شاه صالح از لحاظ فرایند سیاسی با من و تیز با سپهبد عبدالله هدایت وزیر جنگ و وقت که مسدودها در دانشگاه انصری فرمانده من بوده و من با عنوان آجودان در واقع امور ستایش را اداره می‌کردم و بدین لحاظ به‌فریبی مرا می‌شناخت و تا آخر عمر مسوره محبتش بودم. در جلسه هیئت دولت در قبائل دلسوزی رئیس دولت مرام‌خیز کرده بود و مقدار مفصلی ایراز تأسف (۱۱) برای مطلوبیت (۱) من کرده بودند.

دادگاه و بخصوصی سرریب آزموده (هیئت حاکمه) با سکوت من قافیه را باخته و نقشه‌بازان نقش بر آب شده بود. در حالی که سر رشته از دست رفته بود فوراً سرریب آزموده اجازه سخن خواست و پس از ادانی جسته‌اول او، دکتر مصدق گفت: «به‌به‌به، چشم من روشن‌اه و سرش را روی میز گذاشت. سرریب آزموده، کُرفشانی و فحاشی خود را ادامه داد.

در همان اوان یکی از وزرای دادگستری در این باره به من گفته «تو جعفر منظور و به اصطلاح کوریخت بودی» (۳) انتصاب من در زمان ریاست سرلشکر غلامحسین افشیمی صورت گرفت نه در زمان ریاست سرلشکر مقبلی. (۴) در جلسه قبل که دکتر مصدق هرگز در قطع کلام بمن ایراز عدم اعتماد کرده، متنی از اوراق مربوط به دفاع و وصلاحیت را جلو حضار و دادگاه با حالت مهر از من گرفت و هر کفیش گذاشت که البته همه اوراق نبود.

(۵) برای ملاحظه متن کامل تصویب‌نامه مورد بحث نگاه کنید به من (۶) به‌سبب بی‌بست و خلعجان دادگاه و بیان جمله «پندرسخته...» و امتناع اینجانب از دفاع و عدم تمکین به‌اظار رئیس دادگاه، به‌پیشنهاده اینجانب منی بر انتخاب یکی از شقوق سه‌گانه پسنه‌های بالاخره خواندن لایحه به‌عقود دکتر مصدق را گذار شد که منظور از تلاش و امتناع هم همین بود.

حفاً باید بگویم که دکتر مصدق در آغاز بمن اعتماد نداشت. حق هم داشت. در اتمسوسین خودش به‌او حیانت کردند من که غیر بودم. بعدها اعتماد کرد؛ چنانکه در دادگاه تجدیدنظر مرا به‌وکالت انتخاب کرد. به‌قول دکتر مصدق نسخیر نشدم.

(۷) همان لایحه سیزده صفحه‌ای که قسمتی از آن را در جلسات قبل خوانده بود و اکنون به‌اقتضای وضع محکمه و تخفیفات باز بر سر مطلب آمد و نکاتی را هم بدانها به‌آن می‌افزود.

(۸) منظور دهکده احمدآباد از محال ساوجبلاغ (بخش آبیک)، ملک دکتر مصدق، است. (۹) علی زهری، یار صمیمی دکتر مظفر بقالی کرمانی، دولت را استیضاح کرده بود. دولت انگلیس به‌انکای این استیضاح فریب‌الوقوع، صانع حرکت سنسوروی به‌ایران شده بود.

(۱۰) منظور حسین منکی نماینده اول تهران است که از مصدق روی برناخت و او را با هینتر مقابسه کرد. (۱۱) در آن زمان وزیر خارجه و نایب‌نخست‌وزیر، مرحوم باقر کاظمی و مشاور وزارت خارجه هم مرحوم دکتر قاسم‌زاده استاد حقوق اساسی دانشگاه حقوق بودند. این جریان موجب بازخواست شدید نخست‌وزیر گردید و مشاور وزارت خارجه نیز موضوع را انکار کرد. (۱۲) در جلسه دوم هم، دکتر مصدق دفاعیات خود را با همین عنوان شروع کرده بود که مانع ادامه بیانات او شدند. دفاعیات ناقص ماند و دوباره تکرار شد. از تکرار مطلب نباید تعجب کرد، زیرا قطع کلامهای مکرر مانع ادامه جریان عادی قرائت لایحه بود ولی به‌رحال مانع اظهارات دکتر مصدق نمی‌شد.

جلسه چهارم

ساعت ۹/۲۰ با تعداد چهارشنبه ۲۰ آبان ۱۳۳۲ چهارمین جلسه دادرسی تشکیل شد. پس از رسمیت بیافتن جلسه، سرگرد برادران شکوهی منشی دادگاه، صورت جلسه قبل را قرائت کرد. سپس سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه به دکتر مصدق گفت:

به بیانات خود ادامه دهید.

دکتر مصدق: قربان، چند دقیقه اجازه بدهید.

سپس به شرح زیر به قرائت لایحه‌ای که در جلسه سوم نانام مانده بود پرداخت:

«مبدأ وزیر دادگستری به استناد ماده مزبوره، همین قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ را به مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد و به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده است. کمیسیون قوانین دادگستری هم به استناد اجازه‌ای که بر طبق ماده واحده برای تصویب لوایح وزارت دادگستری داشته، قانون دادرسی و کیفر ارتش را تصویب نموده و رئیس وقت مجلس شورای ملی در ذیل آن قانون این شرح را نوشته است:

«چون به موجب قانون ۲۷ آبان ماه ۱۳۱۸، وزارت دادگستری مجاز است لوایح قانونی را که به مجلس شورای ملی پیشنهاد می‌نماید پس از تصویب کمیسیون قوانین دادگستری به موقع اجرا گذارد و پس از آزمایش آنها در عمل نواقصی را که ضمن جریان ممکن است معلوم شود رفع و قوانین مزبوره را تکمیل نموده، قانیاً برای تصویب به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید، علیهذا قانون دادرسی و کیفر ارتش مشتمل بر چهارصد و بیست و شش ماده که در تاریخ چهارم اردیبه‌ماه یک هزار و سیصد و هجده به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای ملی رسیده فایلی اجرا است. رئیس مجلس شورای ملی، حسن اسفندیاری، و بعداً از طرف شاه سابق هم توشیح گشته و فرمان اجرای آن صادر شده و به موقع اجرا گذارده شده است. بدین ترتیب معلوم است که قانون دادرسی و کیفر ارتش قانونی نیست که به تصویب مجلس شورای ملی رسیده باشد، بلکه قانونی است که بر طبق اختیاراتی که کمیسیون قوانین دادگستری برای تصویب لوایح قانونی دادگستری داشته، تصویب و اجرا شده است.

حال خوب است آقای سررتیب آزموده و همکارانشان بفرمایند آیا قبول کردند که قانون دادرسی و کیفر ارتش جزء قوانین دادگستری است یا نه؟ اگر قبول ندارند بگویند پس چرا در سال ۱۳۱۸ لایحه دادرسی و کیفر ارتش را وزیر دادگستری به مجلس پیشنهاد کرده نه وزیر جنگ؟ و چرا مجلس

آن وقت آن لایحه را برای تصویب به کمیسیون قوانین دادگستری فرستاده است نه به کمیسیون جنگ؟ و چرا بدون اینکه آن قانون در خود مجلس شورای ملی طرح و تصویب شود، به استناد اجازتهای که وزیر دادگستری برای اجرای قوانین دادگستری پس از تصویب کمیسیون دادگستری داشته آن را اجرا کرده اند؟ اگر همه اینها خطا کرده اند، چرا شاه سابق آن را توشیح نموده و فرمان اجرای آن را صادر کرده است؟

ج - علاوه بر قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب دی ماه ۱۳۱۸ که کیفیت آن فوقاً ذکر شد، قانون راجع به صلاحیت دادگاههای دایمی نظامی مصوب ۲ مرداد ۱۳۲۸ را نیز دلیل می آوریم. این قانون نیز که مشتمل بر دو ماده است، به کیفیت فوق از طرف وزیر دادگستری به مجلس پیشنهاد شده و به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع گردیده است. کمیسیون مزبور بر حسب اجازتهای که به موجب قانون ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ برای تصویب قوانین دادگستری داشته، آن را تصویب نموده و رئیس وقت مجلس شورای ملی در ذیل آن نوشته است:

«چون بموجب قانون بیستم اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ وزارت دادگستری مجاز است لوایح قانونی را که بمجلس شورای ملی پیشنهاد نموده یا می نماید (به استثنای لوایح مربوط به دعوی اشخاص علیه دولت) پس از تصویب موثقت اعضای حاضر در کمیسیون فعلی قوانین دادگستری بموقع اجرا گذارده و بعد از آزمایش آنها در عمل چنانچه نوافقی در لوایح مزبور مشهود گردید رفع و قوانین مزبور را تکمیل و مجدداً برای تصویب مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید، بنابر این قانون راجع به صلاحیت دادگاههای دایمی نظامی مشتمل بر دو ماده که در تاریخ دوم اسفند ماه یکهزار و سیصد و بیست و هشت به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای ملی رسیده، قابل اجرا است. رئیس مجلس شورای ملی، رضا حکمت، در فرمان توشیح نیز که از طرف شاه صادر شده، با قید «اینکه قانون مزبور مصوب کمیسیون قوانین دادگستری است، دستور اجرای آن داده شده است که برای مزید استحضار خاطر آقای سرتیپ آزموه و همکاران ایشان متن فرمان را نیز نقل می کنیم. متن فرمان شاه از قرار ذیل است:

«با تأییدات خداوند تعالی، ما پهلوی شاهنشاه ایران، نظر به اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی مقرر می داریم:

«ماده اول - قانون راجع به صلاحیت دادگاههای دایمی نظامی که در تاریخ دوم اسفندماه یکهزار و سیصد و بیست و هشت به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای ملی رسیده و منضم به این دستخط است، بموقع اجرا گذاشته شود.»

«ماده دوم - هیئت دولت مأمور اجرای این قانون هستند. به تاریخ نوزدهم اسفندماه هزار و سیصد و بیست و هشت.»

از دقت در متن ماده واحده قانون اجازتهای اجرای لوایح وزارت دادگستری پس از تصویب کمیسیون قوانین دادگستری، و همچنین شرحی که رؤسای مجلس در ذیل قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ و قانون صلاحیت دادگاههای نظامی مصوب ۱۳۲۸ نوشته اند و ما همه آنها را نقل کردیم، بخوبی روشن می شود که نه تنها قانون دادرسی و کیفر ارتش و قانون صلاحیت محاکم

نظامی و امثال آن جزء قوانین دادگستری است بلکه مجری آنها نیز وزارت دادگستری می‌باشد نه وزارت جنگ. و هم وزیر دادگستری است که مکلف شده است آنها را اجرا نموده نواقص آنها را تکمیل و مجدداً برای تصویب بمجلس شورای ملی پیشنهاد کند.

۵ - آخرین و مهمترین دلیل ما در این باب در قبال آقای سرنپب آزموده و دادگاه نظامی ایشان این است که با وجود دلایلی که فوقاً ذکر شد، آیا باز معتقدند که قانون دادرسی و کبفر ارتش و قوانین راجع به صلاحیت محاکم نظامی جزء قوانین دادگستری هست یا نه؟

اگر جواب مثبت باشد و قبول کنند که این قوانین جزء قوانین دادگستری هستند پس به موجب اختیار حاصل از فقره هفتم قانون اختیارات راجع به اصلاح قوانین دادگستری که قبلاً نقل کردیم، اصلاح آنها در حدود اختیارات اینجانب بوده و لوایح قانونی که برای اصلاح آنها امضا و تصویب کرده‌ام همگی معتبر و لازم‌الاجرا است.

اما اگر جواب منفی باشد و بگویند که هنوز قبول نکرده‌ایم که قوانین دادرسی و کبفر ارتش و صلاحیت محاکم نظامی جزء قوانین دادگستری است، پس وای به حال من و همکارانم که در یک چنین دادگاهی باید محاکمه و محکوم شویم. چرا؟ برای اینکه می‌گوییم اگر قانون دادرسی و کبفر ارتش و همچنین قانون صلاحیت دادگاههای نظامی جزء قوانین دادگستری نیستند، پس اصلاً قانون نیستند زیرا به شرحی که در کیفیت تصویب این قوانین ذکر کردیم، هیچ‌یک از آنها در مجلس شورای ملی تصویب نشده بلکه فقط در کمیسیون قوانین دادگستری تصویب شده‌اند؛ و کمیسیون قوانین دادگستری به موجب قوانین مخصوص اجازه داشته است که قوانین دادگستری را تصویب کند تا وزیر دادگستری اجرا نماید. حال اگر این قوانین که در کمیسیون دادگستری تصویب شده‌اند جزء قوانین دادگستری نبوده‌اند پس کمیسیون دادگستری حق تصویب آنها را برای اجازه اجرا نداشته و تصویب کمیسیون مزبور موجب اعتبار قانونی و مجوز اجرای آنها نبوده است. چون در مجلس شورای ملی هم مطرح و تصویب نشده‌اند، پس چنین قوانینی از اصل وجود پیدا نکرده‌اند.

نظر بدلائل مشروحه، مسلم و غیر قابل تردید است که اگر قانون دادرسی و کبفر ارتش از اصل اعتبار و ارزش قانونی داشته جزء قوانین دادگستری است؛ و اینجانب بر طبق اختیاری که بر حسب فقره هفتم قانون اختیارات در اصلاح قوانین دادگستری داشته‌ام و به موجب لایحه قانونی دادرسی و کبفر ارتش مصوب ۱۳۲۲/۱/۱۶، کتاب اول آن را در سازمان قضایی نسخ و اصلاح نموده‌ام؛ و مادام که تکلیف لایحه قانونی از طرف مجلس شورای ملی معین نشده، لازم‌الاجراست.

بنابر این، تعطیل سازمان قضایی ارتش که بر طبق لایحه قانونی تشکیل شده بسود و تشکیل دادگاهی که آقای سرنپب آزموده ادعای نامۀ خود را به آن فرستاده‌اند، مانند سمت دادرسانی خود ایشان هیچ‌گونه بنا و مجوز قانونی ندارد و صرفاً دادگاهی است که به میل و اراده شخصی و بنا تکیه بهسرنیزه سرباز و قدرت نظامی تشکیل شده است. این برخلاف نص صریح اصل هفتاد و سوم متمم قانون اساسی است که به موجب آن تعیین محاکم عرفیه منوط به حکم قانون است و کسی نمی‌تواند به هیچ اسم و رسم محکمه برخلاف مقررات قانون تشکیل دهد. و همچنین برخلاف نص صریح اصل هفتاد و چهارم متمم قانون اساسی است که به موجب آن هیچ محکمه مسکن نیست معتقد گردد مگر

حضرت آقای سرلشکر، شما طایفه نشست بودید. آمدند گفتند و یک کاغذی دادند که بیاید دادگاه. شما هم آمدید. حالا من باید ثابت کنم که این دادگاه قانونی نیست. حالا، خوشوقتیم که جناب عالی رئیس دادگاه هستید. [با خنده] حکم وزارت جنگ بوده که شما تشریف آوردید. حالا دکتر مصدقی مریض، دکتر مصدقی بی اطلاع، یک دکتر مصدق بیچاره بد شما می گوید «فرمان هر پنج تایی شما بروم، بیخود تشریف آورده‌اید»

پس از اینکه در دو قسمت قبل ثابت کردیم که اولاً تعقیب و محاکمه اینجانب جز با اجازه مجلس شورای ملی و در دیوان عالی کشور ممکن نیست و ثانیاً دادگاه و دادستانی نظامی که برای محاکمه من تشکیل داده‌اند غیر قانونی است، اکنون موضوع بحث ما این است که بر فرض که محاکمه من موقوف به اجازه مجلس و در صلاحیت دیوان کشور نبود و بر فرض که دادگاه نظامی مطابق مقررات لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شده بود و از حیث تشکیل کاملاً قانونی محسوب می‌شد، باز برای محاکمه اینجانب فاقد صلاحیت قانونی بود. زیرا هر چند ادعای آقای سر تیپ آزموده به استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش صادر شده و هر چند در ماده ۹۴ قانون مزبور رسیدگی به اتهام مذکور در ماده ۳۱۷ (و چند ماده دیگر) اعم از اینکه متهم نظامی یا غیر نظامی باشد در صلاحیت دادگاههای نظامی قرار داده شده بود، لیکن دستور ماده ۹۴ منجی بر صلاحیت محاکم نظامی برای رسیدگی به اتهام اشخاصی که طبق ماده ۳۱۷ تحت تعقیب قرار می‌گیرند بموجب ماده ۹ از لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی که در تاریخ ۳۱/۶/۲۹ به استناد قانون اخبارات ششماهه به امضای اینجانب رسیده و در تاریخ ۳۱/۱۱/۶۸ به شماره ۳۹۵۹۶ به مجلس شورای ملی تقدیم گردیده، نسخ شده است. چه بموجب ماده ۹ قانون حذف محاکم اختصاصی، آن قسمت از جرایم عمومی افراد غیر نظامی که در صلاحیت دادگاههای نظامی بوده و همچنین جرایم عمومی افراد افسران ارتش جز آنچه که در تبصره و چهار فقره مستثنیات که ماده اول لایحه قانونی متمم لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی مصوب ۱۵ بهمن ۱۳۳۶ ذکر شده از تاریخ ۳۱/۶/۲۹ در صلاحیت محاکم دادگستری قرار داده شده، و از مواد مذکور در چهار فقره مستثنیات آنچه که مربوط به غیر نظامیان هم می‌شود یکی جرایم مذکور در مواد ۴۰۸ و ۴۰۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش و دیگر جرایم مذکور در فصول یازدهم و دوازدهم از ماده ۳۹۲ تا ۳۹۴ آن قانون می‌باشد که صلاحیت محاکم نظامی برای رسیدگی به جرایم مذکور در این مواد ولو متهم غیر نظامی باشد ایفا گردیده است؛ و چون جرم مذکور در ماده ۳۱۷ اصولاً از جرایم عمومی است و در موارد استثنا هم وارد نیست، بدیهی است دیگر محاکم نظامی صلاحیت رسیدگی به اتهام مذکور در ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش را دارا نمی‌باشد، خواه متهم نظامی باشد یا غیر نظامی.

معلوم است که دستاویز آقای سر تیپ آزموده برای چشم‌پوشی از ماده ۹ لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی، و ادعای صلاحیت دادگاه نظامی برای رسیدگی به اتهام ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش، همان نصوبنامه کذایی هیئت وزیران فرضی فعلی است که مادر قسمت دوم این لایحه متن آن را نقل کردیم و درباره آن بعد کانی بحث نمودیم.

در اینجا نیز آقای سرتیپ آزموده می گویند که چون مطابق تصویب نامه، هیئت وزیران فعلی تصویب نموده اند که از اجرائی لوایحی که در مورد وزارت جنگ به امضای اینجانب رسیده جز آنچه که مربوط به اصلاح قوانین استخدامی است خودداری نمایند، و چون مطابق استنباط و اجتهاد شخصی آقای سرتیپ آزموده و همکاران ارتش ایشان ماده ۹ لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی راجع به وزارت جنگ است، بنابر این خود را مجاز دانسته اند که از اجرائی آن ماده خودداری نمایند، و هنوز محاکم نظامی را برای رسیدگی به جرایم عمومی افراد نظامی یا غیر نظامی که قبلاً در صلاحیت محاکم نظامی بوده و بموجب ماده ۹ لایحه قانونی در صلاحیت محاکم عمومی قرار گرفته صالح بدانند.

در قسمت دوم نابت شد که قوانین مربوطه به دادرسی و کیفر ارتش اصولاً و از هر حیث جزء قوانین دادگستری است. به این جهت اصل قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ و قانون راجع به صلاحیت دادگاههای دایمی نظامی مصوب سال ۱۳۲۸ فقط به نصوب کمیسیون قوانین دادگستری رسیده است که در ضمن آن قسمت راجع به لایحه حذف محاکم اختصاصی نیز بحث کردیم؛ و لذا لازم نمی دانم مطالبی را که قبلاً گفته ام و همه آنها عیناً در این جا صادق است دوباره تکرار شود.

تنها مطلبی که در اینجا لازم است بر مطالب گذشته علاوه شود، این است که اگر راجع به لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش که مربوط به تشکیلات دادگاههای نظامی است ظاهراً این بحث ممکن بود که آیا قوانین مربوط به سازمان قضایی ارتش جزء قوانین دادگستری هست یا نه (و نابت شد که هست)، در مورد قوانین و مقررات مربوط به صلاحیت محاکم نظامی اصلاً مجالی برای چنین بحثی نیست؛ و هر قانونی که مربوط به صلاحیت محاکم نظامی یا هر محکمه اختصاصی دیگر باشد، ذاتاً و مستقیماً قانونی است مربوط به صلاحیت محاکم دادگستری. زیرا مسئله صلاحیت محاکم اختصاصی بالذات غیر قابل انفکاک از مسئله صلاحیت محاکم عمومی است؛ و هر قانونی که صلاحیت یک محکمه اختصاصی را توسعه دهد در عین حال و مستقیماً صلاحیت عمومی را محدود نموده، و بالعکس هر قانونی که صلاحیت یک محکمه اختصاصی را محدود سازد در عین حال و مستقیماً صلاحیت محکمه عمومی را توسعه داده است. بنابر این، در هر دو حال قانونی که راجع به توسعه یا تعدید صلاحیت هر محکمه اختصاصی وضع می شود، قانونی است که راجع به تعدید یا توسعه صلاحیت محاکم عمومی وضع شده است.

به عبارت دیگر، مفهوم صلاحیت، یک مفهوم مطلق نیست. بلکه مفهومی است نسبی که همیشه حدود اختیار یک دادگاه را از حدود اختیار دادگاه دیگر جدا می کند. مانند حد بین دو ملک یا دو مملکت. بالتبعیجه هر قانونی راجع به صلاحیت همیشه به دو دادگاه مربوط است که صلاحیت هر یک را نسبت به صلاحیت دیگری محدود می سازد و چون اصل کلی در هر امری صلاحیت محاکم عمومی است، و صلاحیت محاکم اختصاصی استثنائی و خلاف اصل می باشد هر قانونی که در باب صلاحیت محاکم اختصاصی وضع شود اولاً و بالذات به صلاحیت محکمه عمومی که اصلی است مربوط می شود و ثانیاً و بالفرض به صلاحیت محکمه اختصاصی که استثنائی است از شرایط پیدا

می‌نماید. خاصه آنکه لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی علاوه بر معنی حتی در شکل هم به صورت یک لایحه مربوط به صلاحیت محاکم دادگستری است نه به صورت یک لایحه مربوط به محاکم نظامی. از این جهت است که مقررات مربوط به حذف صلاحیت محاکم اختصاصی در دعوای عمومی خواه در خود وزارت دادگستری مانند دیوان کیفر و خواه در خارج دادگستری مانند دیوان دادرسی داری و دادگاههای نظامی در یک لایحه قانونی جمع شده است.

بالجمله لایحه قانونی محاکم اختصاصی لایحه‌ای است مستقیماً جزء قوانین دادگستری که به استناد فقرة هفتم از قانون اعطای اختیارات راجع به اصلاح قوانین دادگستری اینجانب تصویب و امضا نموده‌ام؛ و به شرحی که قبلاً ذکر شده در تاریخ ۱۳۳۱/۱۱/۱۸ نیز به شماره ۳۹۵۹۶ به مجلس شورای ملی تقدیم گردیده و برای رسیدگی و تعیین تکلیف به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده و به شماره ۱۷ در فهرست طرحها و لوایح معوقه در کمیسیونهای مجلس شورای ملی ثبت می‌باشد؛ و به حکم قسمت اخیر قانون اعطای اختیارات، مادام که تکلیف آن از طرف مجلس شورای ملی تعیین نشده، لازم الاجراست. در اینجا باید بدانیم که از زمان اجرای این لایحه قانونی، چندین هزار پرونده که قبلاً در محاکم اختصاصی مانند دادگاههای نظامی و دادرسی داری مطرح بوده و به موجب مقررات این لایحه در صلاحیت محاکم عمومی دادگستری قرار گرفته، در محاکم اختصاصی سابق به قرار عدم صلاحیت منتهی و به محاکم دادگستری فرستاده شده‌اند و محاکم دادگستری نیز با صدور قرار صلاحیت خود به رسیدگی آنها پرداخته‌اند.

مطلب دیگری را که باید در اینجا روشن نمود این است که اگر هم سمت نخستوزیری و وزارت دفاع ملی را نداشته‌ام و تعقیب و محاکمه‌ام نیز موقوف به اجازه مجلس و در صلاحیت دیوان کشور نبود، و اگر هم لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش را در تغییر سازمان قضایی ارتش و لایحه حذف محاکم اختصاصی را در انقاع صلاحیت محاکم نظامی راجع به جرایم عمومی افراد نظامی و غیر نظامی امضا و تصویب نکرده و مطابق دلخواه آقای سر تیپ آزموده هنوز همان قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ معسر و قابل اجرا بود، باز بر طبق مقررات همان قانون سال ۱۳۱۸ جریان تعقیب و محاکمه‌ام در این دادگاه نظامی به استناد ادعاینامه آقای سر تیپ آزموده که به عنوان دادستان ارتش داده‌اند غیر قانونی و ناصحیح است.

زیرا اولاً، در قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸، باب اول از کتاب اول آن (مواد ۳ تا ۱۸) در وظایف و اختیارات دادستان ارتش است که آقای سر تیپ آزموده مدعی این سمت می‌باشند. به شرحی که در این مواد ذکر شده، هر چند که دادستان ارتش، که در همه تشکیلات قضایی ارتش یک نفر است، یک مقام مهم قضایی در سازمان قضایی ارتش می‌باشد و بر همه بازپرسان و دادستانان ارتش مست ریاست و نظارت دارد، ولی مستقیماً دادستان هیچ دیوان حربی محسوب نمی‌شود و بنابر این نمی‌تواند شخصاً به هیچ دیوان حربی ادعاینامه بدهد. زیرا در ماده ۲۲ آن قانون، در فصل اول از باب دوم مربوط به دادگاههای نظامی، مقرر شده بوده که در محاکم هر دیوان حربی عادی یک دادستان و یک بازپرس و یک منشی موجود است؛ و در ماده ۳۳ آن قانون نوشته شده است که دادستانها و معارین آنها در دیوانهای حربی عادی همان وظایف صاحب‌منصبان دادرسی را

که در قانون اصول آیین دادرسی کیفری تعیین شده است با رعایت مقررات این قانون عهده دار می باشند.»

با توجه به اینکه صدور ادعای نامه بر علیه متهم و حضور در محکمه جزا طبق قانون آیین دادرسی کیفری جزء وظایف صاحب منصبان دادرسی می باشد، از این ماده نتیجه می شود که در قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ صدور ادعای نامه بر علیه متهم و شرکت در جلسات محاکمه دیوان حرب عادی جزء وظایف دادستان دیوان حرب است که طبق ماده ۲۲ در معیت هر دیوان حرب یکی وجود دارد نه جزء وظایف دادستان ارتش که در همه ارتش یکی است و وظایف او در باب جداگانه تعیین شده است. همچنین مندرجات ماده ۱۳۸ که می گوید: «فرمانده مربوطه پس از وصول پرونده اتهامیه هر گاه موضوع اتهام جنحه یا جنایت باشد امر رسیدگی و تعقیب قضیه را به دادستان مربوطه صادر خواهد نمود.» و ماده ۱۳۳ که می گوید: «دادستان مربوطه پس از دریافت پرونده و قرار باز پرس مکلف است... نظر خود را اعم از موافقت یا مخالفت یا قرار صادره اظهار کند.» و ماده ۱۳۹ که می گوید: «در ادعای نامه که از طرف دادستان بر علیه متهم تنظیم می گردد نکات مشروحه پایین باید تصریح شود.» و سایر مواد مربوطه به وظایف دادستانها که در کتاب سوم راجع به آیین دادرسی در دادگاههای نظامی موجود است. همه مبنی بر این امر است که صدور ادعای نامه بر علیه متهم و اقامه دعوی در یک دیوان حرب عادی وظیفه دادستان دیوان حرب است نه دادستان ارتش. بنابر این، معلوم نیست که آقای سرتیپ آزموده که خود را دادستان ارتش می داند نه دادستان دیوان حرب عادی، به استناد چه ماده از قانون سال ۱۳۱۸ که به قول او هنوز معتبر است به خود اجازه داده است که به عنوان دادستان ارتش بر علیه اینجانب ادعای نامه امضا نماید.

فائلاً، برای تشریفات مربوطه به تعقیب متهم، در ماده ۱۳۷ قانون سال ۱۳۱۸ مقرر بوده است که بدو باید پرونده مقدماتی نزد فرمانده واحدی که دیوان حرب در حوزه آن واقع است فرستاده شود و در ماده ۱۳۸ مقرر بوده که «فرمانده مربوطه پس از وصول پرونده اتهامیه هر گاه موضوع اتهام جنحه یا جنایت باشد، امر رسیدگی و تعقیب قضیه را به دادستان مربوطه صادر خواهد نمود.» و در خانیه این ماده مقرر شده که «هر تعقیبی که برخلاف ترتیب فوق به عمل آمده باشد از درجه اعتبار ساقط است.»

در ساعت ۱۰/۲۵ جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

پس از تشکیل مجدد دادگاه، دکتر مصدق قرائت لایحه ای را که در رد صلاحیت دادگاه تهیه کرده بود ادامه داد: با وجود این مقررات که همه در قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ موجود است و به عقیده خود آقای سرتیپ آزموده کلاً معتبر می باشد، ادعای نامه ایشان ابداً حاکمی نیست که فرمانده واحد تهران اصلاً کیست؛ و آیا بر طبق ماده ۱۳۷، پرونده مقدماتی نزد فرمانده واحد تهران فرستاده شده یا نه؛ و آن فرمانده امر رسیدگی و تعقیب قضیه را به دادستان مربوطه صادر نموده یا نه؛ و دادستان مربوطه خود آقای سرتیپ آزموده است یا شخص دیگری؛ و اگر خود آقای سرتیپ آزموده

است. چگونگی می‌تواند هم دادستان ارتش و هم دادستان دیوان حرب یعنی هم رئیس و هم سرنوس باشد^۲ چون اطمینان داریم که در جریان تعقیب من هیچ یک از این ترمیمات رعایت نشده، بنابر این بر طبق قسمت اخیر ماده ۱۳۸ همان قانون دادرسی و کیفر ارتش سال ۱۳۱۸، کلیه جرمیان تعقیب از درجه اعتبار ساقط است.

فائده در ماده ۳۷ قانون سال ۱۳۱۸ مقرر بوده است که شش طبقه اشخاصی نمی‌توانند سمت ریاست یا کارمندی دادگاه اینجانب یا وظیفه دادستانی و بازرسی را عهده‌دار شوند. دسته ششم افسرانی هستند که تحت اوامر متهم در زمان ارتکاب بزه منتهیه انجام وظیفه نموده‌اند. با توجه به اینکه آقای سرتیب آزموده تا ۲۸ مردادماه سمت ریاست اداره مهندسی ارتش را داشته و اداره مهندسی ارتش از اداراتی است که مستقیماً تحت امر و ریاست وزیر دفاع ملی است، روشن می‌شود که آقای سرتیب آزموده تا روز ۲۸ مردادماه تحت ریاست مستقیم اینجانب به سمت وزیر دفاع ملی انجام وظیفه نموده، و بنابر این بر طبق فقره ۶ از ماده ۳۷ نمی‌تواند سمت دادستانی را بر علیه من عهده‌دار شود.

همچنین آقای سرلشکر غلامحسین افخمی که تا این اواخر به عنوان رئیس دیوان انجام وظیفه نموده و فرار یازداشت بازرس را راجع به اتهام اینجانب که به آن اعتراضی نموده‌ام، در جلسه اول مهرماه ۱۳۳۲ تأیید نموده است - خوب، حالا آقایان اینجا هر چه بگویند باید اطمینان کنم - این سرلشکر غلامحسین افخمی کسی است که به اعتراف خود در مصاحبه مطبوعاتی در تانک نشسته و به خانه اینجانب حمله کرده است. پس هم شاکمی است و هم متهم و هم در موضوع اتهام مربوطه گواهی داده و هم سابقاً اظهار عقیده بر یزهاکار بودن کرده است، و روی همین اعمال به درجه سرلشکری مفتخر گردیده است، بر طبق فقرات ۲ و ۴ ماده ۳۷. صلاحیت ریاست دادگاه را نداشته و گویا بر اثر توجه به این نکات بوده که ایشان را از ریاست دادگاه فرضی برداشته‌اند.

با اینکه در مقدمه این لایحه گفتیم که مقصود ما در اینجا به هیچ وجه دفاع از مساهبت اتهام و گفته‌های آقای سرتیب آزموده در ادعای نامۀ ایشان نیست - زیرا دفاع ماهوی وقتی مورد دارد که قضیه در دادگاهی که بر طبق قانون تشکیل شده باشد و صلاحیت قانونی نیز برای رسیدگی به قضیه داشته باشد مطرح گردد - مع ذلک در دنباله بحث خود راجع به عدم صلاحیت دادگاه نظامی ناگزیریم درباره استاد آقای سرتیب آزموده به ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز بحث نمایم. این نه از نظر دفاع ماهوی است، بلکه صرفاً از نظر تأثیری است که در مسئله عدم صلاحیت دادگاه نظامی دارد. زیرا در مقام دفاع ماهوی گفتگو درباره ماده ۳۱۷ بسیار طولانی است. ولی ما به اختصار تمام در جهتی از این ماده نظر می‌کنیم که با مسئله صلاحیت تماس دارد.

آقای سرتیب آزموده در ادعای نامۀ خود پس از اینکه در قسمتهای «الف» و «ب» در موضوع اتهام و نتیجه تحقیقات و دلایل چندین صفحه داستانها نقل کرده است، در قسمت «ج» تحت عنوان «نوع بزه و انطباق با قانون مربوطه» فقط یک سطر نوشته است: «بزه هر دو نفر از نوع جنایت بوده و متعلق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش است که ذیلاً درج می‌شود.» و با نقل ماده ۳۱۷، تمام این قسمت «ج» ادعای نامۀ ایشان راجع به نوع بزه و انطباق آن با قانون مربوطه می‌باشد.

در اینجا حتماً باید اعتراف نماییم که آقای سرتیب آزموده در تنظیم این قسمت از ادعانامه خود و مخصوصاً در نقل ماده ۳۱۷ در متن ادعانامه، شمس قضایی را به کار نبرده‌اند. زیرا اگر متن ماده ۳۱۷ را خود در ادعانامه نقل نکرده بود، اشخاص عادی که ادعانامه ایشان را در روزنامه‌ها می‌خوانند و از متن ماده ۳۱۷ خبر نداشتند، نوعاً نه این امکان و نه این علاقه را داشتند که قانون دادرسی و کیفر ارتش را به دست آورند و متن ماده ۳۱۷ را بخوانند و بدانند در آن چه نوشته است. به همین جهت، بسادگی پیش خود فکر می‌کردند که چون آقای سرتیب آزموده بزه هر دو نفر را جنایت دانسته، لابد ماده ۳۱۷ مربوط به جنایت است، و لابد مندرجات آن طوری است که اگر نسبتهایی که آقای سرتیب آزموده به اینجنایت داده ثابت شود، ماده ۳۱۷ منطبق با آن می‌گردد. ولی خوشبختانه آقای سرتیب آزموده خود ماده ۳۱۷ را در ادعانامه نقل نمود و این سبب شد که کسی اشتباه نکند و با خواندن متن ماده بداند که کوچکترین رابطه بین مفهوم ماده یا آنچه که در شرح ادعانامه نسبت داده شده، وجود ندارد.

آقای سرتیب آزموده ماده ۳۱۷ را در ادعانامه نقل کرده است. ما هم آن را در اینجا نقل می‌کنیم و مقدمتاً می‌گوییم که ماده ۳۱۷ دومین ماده فصل دوم از باب دوم از کتاب چهارم قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ می‌باشند، که عنوان فصل دوم عبارت است از «سوء قصد نسبت به حیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی یا والا حضرت همایون ولایتمهد». ماده ۳۱۶ که اولین ماده این فصل است از این قرار است:

«ماده ۳۱۶ - هر کسی که نسبت به حیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی یا والا حضرت ولایتمهد سوء قصد نماید، پس از دادرسی و ثبوت محکوم به اعدام است.»
و پس از ماده ۳۱۶، ماده ۳۱۷ که مورد استناد آقای سرتیب آزموده است، به شرح ذیل است:
«ماده ۳۱۷ - هر کسی که مرتکب سوء قصدی شود که منظور از آن خواه به هم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تخت و تاج و خواه تحریک مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت باشد محکوم به اعدام است.»

این بود متن و موقیعت ماده ۳۱۷ در قانون دادرسی و کیفر ارتش. برای درک مفاد آن بدو لازم است معنای سوء قصد را دانست.

معنای سوء قصد به دلیل عرف و اصطلاح تمام کسانی که با سباحت حقوقی سروکار دارند، عبارت است از اقدام به کشتن کسی با قصد و تصمیم قبلی و تهیه مقدمات و وسایل؛ که البته ممکن است سوء قصد به نتیجه برسد و کسی که مورد سوء قصد بوده کشته شود یا آنکه سوء قصد به نتیجه نرسد و به جهتی شخصی مورد سوء قصد از کشته شدن نجات پیدا کند. ولی در هر حال سوء قصد همان اقدام برای کشتن است با تصمیم و قصد قبلی و تهیه مقدمات و وسایل و همه به این معنی در مواد قانونی ذکر شده است. در قانون دادرسی و کیفر ارتش هم به همین معناست که در عنوان فصل دوم ذکر شده سوء قصد نسبت به حیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی؛ و باز به همین معنی در ماده ۳۱۶ و ماده ۳۱۷ آمده است. لیکن تفاوت ماده ۳۱۶ با ماده ۳۱۷ یکی از جهت موضوع سوء قصد و دیگر از جهت علت و منظور اصلی از سوء قصد است. به این معنی که ماده ۳۱۶ از حیث موضوع سوء قصد

خاص و از حیث علت و منظور سوء قصد عام است. ولی ماده ۳۱۷ بالعکس از حیث موضوع سوء قصد عام و از حیث علت و منظور سوء قصد خاص است.

چون که ماده ۳۱۶ برای هر کس که نسبت به حیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و یا الاحضرت همایون ولایتعهد سوء قصد نماید به طور مطلق و بدون توجه به اینکه علت و منظور از سوء قصد چه بوده مجازات اعدام قائل شده. پس این ماده از حیث موضوع مخصوص است به سوء قصد به حیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و الاحضرت همایون ولایتعهد؛ ولی از حیث علت سوء قصد عام است، نسبت به این دو شخصیت به هر علتی که وقوع باید مجازات اعدام دارد. اما ماده ۳۱۷ از حیث موضوع سوء قصد عام است، زیرا در آن مقرر است که هر کسی که مرتکب سوء قصدی شود و این شامل سوء قصد نسبت به هر شخصی می‌گردد ولی از حیث علت و منظور مخصوص است به اینکه منظور از سوء قصد یکی از سه چیز یا بهم زدن اساس حکومت و یا بهم زدن ترتیب وراثت تخت و تاج و یا تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت باشد. و چگونگی سوء قصد نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و الاحضرت همایون ولایتعهد به هر علت که باشد در ماده ۳۱۶ دارای مجازات اعدام قرار داده شده، نتیجه می‌شود که ماده ۳۱۷ راجع به سوء قصد نسبت به اشخاص دیگری غیر از این دو شخصیت است. مشروط بر اینکه علت سوء قصد یکی از سه امر مذکور در آن ماده باشد.

با این بیان معلوم شد که معنای ماده ۳۱۷ این است که هر کس نسبت به شخصی غیر از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و الاحضرت ولایتعهد سوء قصد نماید، ولی منظور او از این سوء قصد این باشد که یا اساس حکومت را بهم زند و یا ترتیب وراثت تاج و تخت را تغییر دهد و یا مردم را به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت تحریص کند، محکوم به اعدام است.

بنابراین برای اینکه شخصی به استناد ماده ۳۱۷ مورد تعقیب قرار گیرد باید اولاً سوء قصدی مرتکب شده باشد؛ یعنی با قصد و تصمیم قبلی و تهیه مقدمات و وسایل اقدام به کشتن کسی کرده باشد. ثانیاً منظور او از این سوء قصد یکی از سه منظور مذکور در ماده ۳۱۷ باشد. بدیهی است که هر کدام از آنها علت مستقل و منفک از دو علت دیگر می‌باشد.

اکنون ببینیم آقای سرتیب آزموده در ادعاینامه خود بر علیه من چگونه ماده ۳۱۷ را با اتهاماتی که به اینجانب نسبت داده تطبیق نموده‌اند. آیا آقای سرتیب آزموده ادعا کرده‌اند که اینجانب مرتکب سوء قصدی شده و اقدام به کشتن کسی نموده‌ام؟ اگر چنین ادعایی کرده بودند، آن شخص که بوده است؟ و آیا مدعی شده‌اند که اقدام من به کشتن کسی برای برهم زدن اساس حکومت یا برهم زدن ترتیب وراثت تخت و تاج و یا تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت بوده و کدام یک از این سه امر بوده است؟

لازم به توضیح نیست که در بین تمام داستانهای که در ادعاینامه آقای سرتیب آزموده ذکر شده، سوء قصدی بمن نسبت داده نشده است. آقای سرتیب آزموده ادعا نکرده‌اند که اینجانب برای یکی از سه منظور مذکور در ماده ۳۱۷ اقدام به کشتن کسی کرده‌ام. بلکه خود آقای سرتیب آزموده در همان یک سطر از ادعاینامه که در باب نوح بزه و تطبیق با قانون مرقوم داشته‌اند، نوشته‌اند بزه هر دو نفر از

نوع خیانت بوده. پس اتهامی را که به اینجانب نسبت می دهند خیانت است نه سوء قصد. بنابراین کمترین ارتباطی با ماده ۳۱۷ که موضوع آن سوء قصد است نه خیانت، نمی تواند داشته باشد. بنابراین، ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش به اتهاماتی که در ادعایه بهمن نسبت داده شده، قطع نظر از صحت و سقم آن، تطبیق نمی کند. و چون تطبیق اتهامات با ماده ۳۱۷ خود اساسی گوشش آقای سرتیپ آزموده و مقامات ارتشی برای فرض صلاحیت دادگاه نظامی است، بدین ترتیب این رکن صلاحیت دادگاه نظامی نیز مانند ارکان دیگر آن موهوم و منافی است.

مسئله دیگری اینجا باید عرض کنم. ماسه ایراد داریم: یکی اینکه دستخط را من نمی توانستم اجرا کنم. اصل ۴۵ متمم قانون اساسی می گوید: «کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی رتی اجرا می شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت آن فرمان و دستخط همان وزیر است.» پس تمام دستخطهای پادشاه باید به امضای یک وزیر مسئول رسیده باشد.

اصل ۴۹: صدور فرمان و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون آنکه هرگز اجرای آن قوانین را تعویق یا توقیف نماید.

حالا دو مسئله را عرض کردم. یکی اینکه دستخط را می شد اجرا کرد یا نه؟ عرض شد نه. یکی اینکه این دادگاه صلاحیت دارد یا نه؟ آن هم گفتیم نه. این دادگاه غیر قانونی است و محکمه انتظامی حق دارد این آقایان قضات را ببرد محاکمه کند. حالا آن که نمی برد فرمان، نگران نباشید. (سخن حضرت) حالا فصل سوم در چه مورد است؟ در مورد اینکه اگر این محکمه صلاحیت هم داشته، هیئت منصفه نیست.

فصل سوم - در محاکمات مربوط به جرایم سیاسی حضور هیئت منصفه لازم است

پس از اینکه در فصل اول به بیوت رسید دادگاهی که می تواند اینجانب را محاکمه کند دیوان کشور است و آن هم با اجازه مجلس شورای ملی و در فصل دوم نیز ثابت گردید که دادگاه و دادستانی نظامی که برای محاکمه من تشکیل داده اند غیر قانونی است، اکنون فرض می کنیم که دیوان کشور صلاحیت رسیدگی به اتهام مرا ندارد و باز فرض می کنیم که دادگاه و دادستانی نظامی صلاحیت رسیدگی به آن را دارد و باز فرض می کنیم که دادگاه و دادستانی نظامی هم کاملاً بطریق مقررات قانون دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شده باشند. آن وقت به یک اشکال دیگری برمیخوریم و آن اجرای اصل ۷۹ متمم قانون اساسی است که می گویند: هر موارد تفسیرات سیاسی و مطبوعات، هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود. مگر اینکه آقای سرتیپ آزموده بفرماید جرم منسب به بهمن از جرایم سیاسی نیست.

وقتی که در کشور فرانسه مجازات جسمی ممنوع است، تصمیم گرفتند یک هیئت منصفه از اشخاص مورد اعتماد معین کنند که آنها در محکمه بنشینند و وقتی طرفین حریشان را زدند از متهم و دادستان سؤالاتی بکنند؛ سپس هیئت منصفه فتاوت کند و بگوید آری یا نه. شنیده ام یک دواایی هست که به متهم می دهند و وی در دادگاه هر چه می خواهند بگوید می گویند. حالا اگر این دوا را برای من بیاورید و بدهید من بخورم مطمئن باشید هر چه بخواهید می گویم.

در اینجا هیئت منصفه وجود ندارد، مگر اینکه آقای سرنیپ آزموده بفرمایند جرم من سیاسی نیست. پس بفرمایند: «ما جرم شما را سیاسی نمی‌دانیم.» بنابراین باید بفرمایند که اجرای قانون اساسی ضروری نیست. بنا بر دلایل مفروضه، دادگاهی که تشکیل شده با تمام فرضی مفروضه‌ها نیز شرایط دادگاه قانونی نیست و محاکمه اینجانب اگر وزیر هم نبودم می‌بایست بر طبق ماده ۲۵ لایحه قانونی مطبوعات و همچنین جرائم سیاسی غیر مطبوعاتی بر طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی در دادگاه جنایی دادگستری یا حضور هیئت منصفه رسیدگی شود و تا مجلس شورای ملی در قانون بنده اظهار نظر نکرده قابل اجراست. به موجب قسمت اخیر ماده واحده راجع به اختیارات من، باید اجرا شود و محاکمه اینجانب باید در دادگاه دادگستری یا حضور هیئت منصفه صورت گیرد و این دادگاه به هیچ وجه صالح نیست.

در این موقع دکتر مصدق لایحه دفاعیه خود را کنار گذاشت و به کمک پادشاهی که خود نهب کرده بود بیانیاتی کرد که در روزنامه‌ها به طور ناقص منتشر شد:

طی آخرین دفاع خود و به منظور هدایت نسل جوان، می‌خواهم از روی یک حقیقتی پرده بپوشم و آن این است که در طول تاریخ مشروطیت ایران این اولین بار است که یک نخست‌وزیر قانونی مملکت را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی اتهام می‌نشانند. برای شخص من خوب روشن است چرا این طور شده. ولی می‌خواهم که قاطبه ملت ایران بخصوص افراد طبقه جوان که چشم و چراغ مملکت و مایه امید کشورند نیز علت این سختگیری و شدت عمل را بدانند. از راهی که برای طرد نفوذ استعماری بیگانگان پیش گرفته‌ام منحرف نشوند از مشکلاتی که در پیش دارند هیچ وقت نهراسند و از راه حق و حقیقت بازمانند.

بسیار گناهان زیادی نسبت داده‌اند. ولی من خود می‌دانم که یک گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسلیم نمایان خارجیان نشده و دست آنان را از منابع ثروت ملی کوتاه کرده‌ام و در تمام مدت زمامداری خود از لحاظ سیاست داخلی و خارجی فقط یک هدف داشته‌ام و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی جز اراده ملت در تعیین سرنوشت مملکت دخالت نکند. پس از پنجاه سال مطالعه و تجربه به این نتیجه رسیدم که جز تأمین آزادی و استقلال کامل ممکن نیست که ملت ایران بر مشکلات و موانع بشماری که در راه سعادت و عظمت خود دارد غلبه کند؛ و برای نیل به این منظور نا آنجا که توانستم کوشیدم.

راست است که می‌خواستند سرنوشت من و خانواده‌ام را درس عبرت دیگران کنند. ولی من مطمئنم که نهضت ملی ایران خاموش نشدنی است و هرگز فراموش نمی‌شود؛ و سرنوشت افراد در مقابل حیات و استقلال ملل بی‌ارز و بی‌ارزش است. تنها آرزویم این است که ملت ایران عظمت و اهمیت نهضت خود را بخوبی درک کند و به هیچ صورت از تعقیب راه پرافتخاری که رفته است دست نکشد.

امیدوارم که تمام طبقات و احاد و افراد از پیر و جوان، پیر و هر مسلک و مذهب و دین، در هر شغل و مقام این معنی را بخوبی درک کنند که بیش از یک قرن سیاستهای مغرب و مهلک خارجی در مقدرات وطن عزیز ما تأثیر خارق‌العاده داشت و تمام جریان سیاسی و اقتصادی مملکت را تحت تأثیر می‌گرفت؛ مخصوصاً نفوذ سیاسی و اقتصادی امپراطوری انگلیس و حکمرانی آشکار و پنهان شرکت سابق نفت جنوب که در مدت نیم قرن امکان تجدید حیات و فعالیت شرافتمندانه را از ما سلب کرده بود. مقتضیات سیاسی دنیا و عشق و علاقه‌ای که عموم طبقات و افراد مملکت به مبارزه با این سرطان مهلک و طرد این سیاست استعماری داشتند، به من و دوستانم فرصت داد تا با استمداد